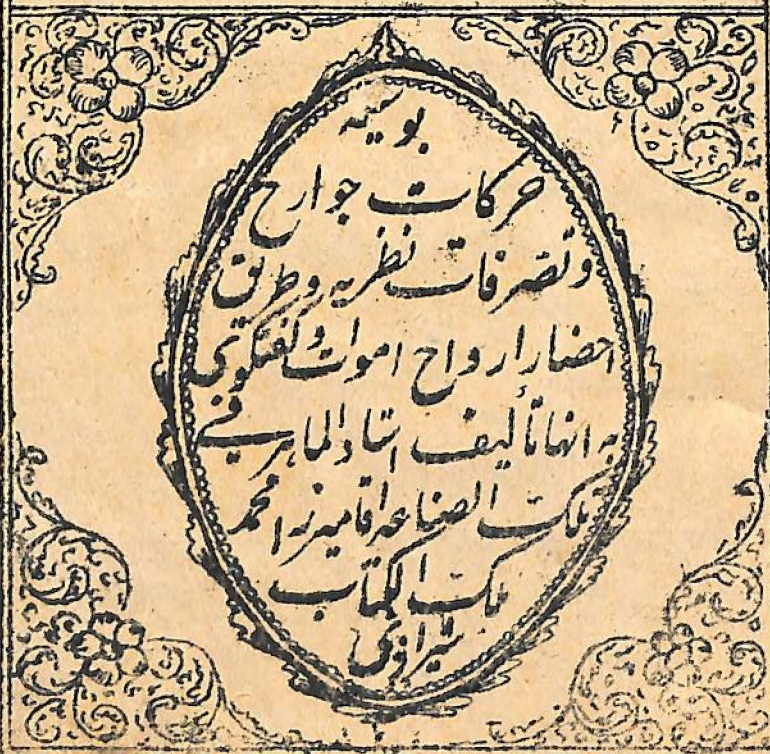


SRI RAMAKRISHNA ASHRAMA
LIBRARY, SRINAGAR.
Accession No- 2827
Date ... 27.5.84

106
Pine

MAGNET OF SOULS

کتاب مغناطیس الارواح فی معالجه الابدان والاشباح
در قاعده و قانون معالجه امراض عصر العلاج بدو شرب و دوا



SRI RAMAKRISHNA
ASHRAM

LIBRARY

Shivalya, Karan Nagar,
SRINAGAR.

Class No. 181.5

Book No. shi 5

Accession No. 2827

چونکه در مانی از علاج جسمانی
دست زن در علاج روحانی

بسم الله الرحمن الرحيم

چو از زوایا بر ستایش بقیاس دلای شکر و سپاس مر خالق قادر و قیوم بر سر آید
که بیک امر کنیاگان و مایه چون را از عدم بعرضه شهود آورده و توحید خالی از
شکرت مرصود میومی را لایق که طینت انسانی را از ماد و طینت خمر فرموده و وجود داده بنی
نوع انسانی را از اجتماع اضداد اعنی خلط اربعه بقدرت کامله خود و فتیج فرموده جسد انسانی را
هیچ شرایی در آورده و اختصاص پس از ان صورت و حیات بخشد پس از ان در حق
چنین اعجازه فقبارک الله احسن الخالقین فرموده و حیوة بخشد و چنین عدم صرف را اوستی
عنایت فرموده چنین لاشی بخت را نعمت و صحت بخشوده عاجز صرف را و ذی انی از نیست
فهمیشین در عالم با فانی و انفس در داده و یافت و عطا فرستد چنانکه از ان و نزل ان القدر
ما جوشان و در حتمه مباح جسمانیان رسانیده و صلوات را کلمات مر نظر بر ان انست
که نفی حیات نشربی در جهاد حتمه عباد میدهند و از ترشحات فیوضات حق تعالی
چگونه با مذاق بنده کائنات رسانیده اعنی بنی القری بنی الامی محمد بن عبد الله و رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم سیمان عجم و کاشف غمه و صده علی بن ابی طالب علیه و آله و اولاده صلوات
الله علیهم الغالب و بعد چنین گوید این بنده و اماده در بادیه سرب
میرزا محمد الشهدا بکات الکتاب پس از آنکه کتاب متفاتیس الابدان در علم خود جاذبه

چون

و توقف بر امور عالم نخواهد بود و اگر مطالب مخفیست که از تالیفات ^{بر حسب} ترجمه فارسی در آورده که مستحسن و مطلوب کلی طبایع افتاد بخاطر فائز رسید
که کتابی نیز در قاعده و قانون معالجه امراض عسر العلاج بدون شرب دوا و بسط حرکت
جوارح و تصرفات نظریه به ذروه تحریر آورده اند از حسن اتفاق کتابی انگریزی درین علم
از تالیفات حکمای فرنگ بدست آمد ترجمه آنرا اساس این علم شریف قرار داده و چون
خود را با بعضی تصرفات که مطابق با عقل سلیم بوده بدان افزوده بخیر در آور و بر هر فی
روحی تحصیل این علم شریف لازم گما قال العلم علان علم الابدان و علم الادیان و این کتاب
مسی بقناطرس الارواح فی معالجه الابدان و الاستیلاج نامید امیر است که مطبوع طبایع
و موافق رای اولیالباب اید و منه التوفیق و علیه الشکر این کتاب شکر است بجل
باب باب اول در مقدمات و تعریف این فن شریف و آداب باید دانست
نشا هر مرضی از ایصال آفت مابعدی از اعضای ریشه است امراض عصبانی متعلق
که مبتت عصب است مثل لقوفالجمصرع در عته و امثال آن و امراض سوداوی که متعلق
ان از کبد است اگر چه دماغ را هم در امراض سوداوی شمرکتی لکن نیست سودا کبد و آن عضو
که یکی از اعضای شریفه است ما و ف نفوذ امراض متعلقه بان حاصل نمیشود و بر
علی هذا هر مرضی را چه یکی از اعضای ریشه است و در حقیقت رئیس کل بدن قلب است
پس اولاد بالذات حتی المقدور باید رعایت آن عضو شریف را مقدم بر تمام امور
دانست در تقویت آن بکوشند که رئیس را قوی ترند که هرگاه ضرری بان رئیس رسد
مردسس بالبع مرض خواهد شد و اکثر طبای فرنگ و اورپا را عقیده این است که
معالجه امراض را بقاعده طلب روحانی معالجه نمودن انفع است از خوردن
دوا زیرا بسیار است که دوا ای که طبیب مریض را مدد او میکند بجهت آن مرض
مفید و ولی نمیشد مرض دیگر بدین است که هر یک از ادویه نافع اند مریض را و
مصرفند مریض را و طبیب و مریض هر دو غافل اند از امراض عسر العلاج که متعلق
باورده و شریان و اعصاب است باین قاعده سبب لطیفه رفع میشود و نیز امراض

مزمنه مثل صلح و تلج و لقوه و جنون و سگته و مفاسل و نفوس و درو شقیقه
 و کوشش و سس و شین النفس و کیده و امراض قلب و معده و کمرده و امراض چشم
 از این محل در نهایت خوبی علاج پذیر است و هرگاه در یک مرتبه علاج فایده ندهد
 چند نایوس شده بکمال اطمینان مشغول به تکرار عمل شوند که بدون شبهه رفع خواهد
 شد بابت دوقوم بدنه اطباءى فرنگی تجزیه رسانیده اند انتقال حرارت
 مفناطیس از جسم عامل به بدن معمول است که هرگاه عامل در بدنش کیفیت مفناطیس
 مثل بدن معمول تجزیه باشد قاعده این است که دستهای معمول را در دست خود بگیرد
 باینطور که دست راست بدست و دست چپ بدست راست باشد و این
 حالت کینوع اثری از حرارت عزیزیه که مراد از حرارت خلقی و روح حیوانیت که جاذبه
 جنس خود است از دست راست عامل سرایت میکند بدست چپ معمول و از اینجا
 میل میکند بازوی چپ او بعد از سینه او گذشته از طرف بازوی راست او میرود
 بدست چپ عامل باز از اینجا بازوی چپ معمول گذشته در بازوی راست معمول
 سرایت کرده بصورت حلقه تمام میشود شش مقصود آنکه حرارت عزیزیه که در وجود
 معمول هست بقدری نیست که داغ مرض باشد لهذا حکما تلفی کرده اند که باین
 تدبیر باید از حرارت عزیزیه از وجود قریض آنزد که سبب انحراف تقویت
 جبهه یعنی حرارت قلبه مریض زیاد شده و بخودی خود دفع و سلب مرض نماید بدون
 تدبیر غذائی یا دوائی و چونکه در هر جنس یا در هر خلقی از اجناس طایف بالذات کینوع
 قوه مفناطیس یعنی قوه جاذبه هست که محض است تمام را بجز جنس خود یا احساس اطیس
 خود را میل میکند و ان حرارت یا برودت یا رطوبت یا بیضت را بجز جذب
 میکند و چون مبدء حرارت قلب است هیکه ضعیف شد باید از انحراف حرارت عزیزیه
 که از جنس است از محل دیگر بادهد که هیکه دست و کمر که دارای حرارت عزیزیه است
 بر بدن میرسد فوراً قلب که نسبت حرارت عزیزیه است قوی پیدا کرده
 جذب حرارت از عامل میکند و همین لطایف الجیل بدون رحمت دوا یا غذا دفع

سیمیه
 زیاده

مرض بی شبهه خواهد شد و بسیار شود که انقدر حرارت از عامل جذب میکنند
توت قوه جاذبه معمول که حالت طرفین بهر بغلش میشود و دلیل غش عامل آنکه جاذبه
معمول با قوا جذب حرارت از عامل نموده و بسبب قلت حرارت عامل قلش
ضعیف شده حالت غش در و پیدا میشود و دلیل غش معمول آنکه بسبب جذب
حرارت زیاد از عامل نموده و در حالتی که مریض است طاقت تحمل انقدر حرارت
عمرط که بکمرته بغلش میرسد ندارد و لهذا بجهت کثرت حرارت در قلب معمول
خفگی حادث شده حالت غش پیدا میکنند پس میگوئیم هر عاملی استراوا را است
که فیض وجود خود که حرارت است کم کم بوجود معمول برساند پس از آنکه دست چپ
مریض را بدست گرفت و از محل دست چپ اسوده شد قدری تا مل نموده پس
از آن در دست دیگر همان عمل را بنماید که خود مریض هر دو دست در المراج زبست نماید
انتهی الشرح پس از این عمل چنان توت در وجود معمول ظاهر میشود که مدت بصرش بکمی
میشود که ان قدر سافتی که در حالت تحت محسوس نموده احساس نمایند

باب سیم در طریقه طاری نمودن خواب متعاطی بر وجود معمول بد که عامل
باید معمول را بر فوق کرسی بنماید و خود در مقابل معمول نشسته لکن طرفین را حضور طلب
یعنی توجه بجانب یکدیگر کرده است که تمام حواس خمس عامل متحول معمول کند که
معمول بمقابل بوده و نظر در چشمهای یکدیگر نمایند و یکی چشم را از نظر در چشم یکدیگر
بطرف دیگر منحرف سازند و عامل نکشت ابهام دست راست معمول را در
دست چپ خود و نکشت ابهام دست چپ معمول را در دست راست
خود گیرد و پای خود را بطرف کرسی معمول بگذارد و بطوریکه تواند بر قوی خود
بزاوی ای عامل برساند و عامل باید انقدر نکشت ابهام دست معمول را در دست
خود بگذارد و تا وقتی که دست عامل معمول را حرارت یکسان شود بضمیمه که هرگاه
دیگری از خارج دستهای عامل معمول را لمس نماید بشمارند تصدیق نموده که حرارت
دستشان برابر است پس از ظهور این حال از طرفین از یکدیگر مبعده آوده و بقیه وقت

شروع در عمل نماید باقیم که عامل دست را با زامی بر سر معمول بگذارد و بقیه که
 سر انگشتان بر پیشانی معمول بخاوه و چشمهای معمول از کف دستهای عامل پوشیده
 شود و مستعد عمل خود باشد تا آنکه از حرارت کف دست عامل بخاری در چشم
 معمول ظاهر شود و کرائی حاصل شود و بی احتیاج چشمهایش بسته شود و اوقات دست
 از تنقیضهای معمول برداشته و همان انگشتان کشاده را بهمان حالت که کشاده است
 اندک وقتی متواتر بر چشمان حصه پیشین سر و چهره و سینه و بعد از آن بهمان عمل را
 بر شکم معمول دارد که اثر خواب بدرستی ظاهر خواهد شد (شیخ) مراد آنکه
 پس از آنکه بخاری از دست عامل بر چشم معمول اثر کرده و کرائی در چشم ظاهر شد
 و همان عمل را بر شکم و قلبش نمود و قهر آحراری از قلب متصاعد شده چشم معمول میرسد
 و ویرا خواب می آید و سببش آنکه حرارت از دست عامل بر حرارت قلبی معمول
 افزوده بخاری از قلب متصاعد میسر معمول رسیده و رخی در عیون معمول حادث شده



بجواب می رود و بپاید است که هرگاه رطوبت در بدن نباشد خواب حاصل
نمی شود و این مطلب مشهور است که اشخاصی که بیست در مزارع غلبه نماید خوابشان
مقطوع شد و مثل اشخاصی که مبتلا برض بالجولیا و سرسام و عشن میشوند خواب آنها
مقطوع میگردد

طریق دیگر عامل باید معمول را برکسی نشاند و خود در مقابل معمول نشسته دست راست
خود بست نموده و انگشتان خود را کشاده گرفته از بالای سر معمول تا پایی معمول
گرفته بلامیت پائین آورده بقیه که دستش بدون معمول نرسد که هرگاه دست عامل
بر بدن معمول برسد عمل ناقص خواهد شد و در هر مرتبه که دست را پائین می آورد دست
خود را بسته باز محاذی سر معمول دست را باز نماید و بلامیت تزلزل نماید و بهتر
اینست که پس از چند مرتبه تزلزل دادن تا پائین انگشتهای بسته را نشان معمول دهد و این
عمل را تا پانزده دقیقه ای بپایستد و دقیقه که از نماید که خواب بر معمول طاری شود و هرگاه
در این مدت مذکوره معمول را خواب گرفت عمل را تکرار نماید تا چشم معمول بند شود
شرح اول حکمت این عمل آنکه چون قوه معمول بجانب عامل است و هر مرتبه که
دست عامل از فوق به تحت و از تحت به فوق می رود چشم معمول هم بهمان حرکت دست
عامل حرکت از بالا پائین می آید و از این حرکت در چشم احداث حرارت فوق العاده
شده بلب یعنی رطوبتی حادث میشود و از شدت حرکت چشم از بالا پائین خسته
شده قهر خواب بر روی غلبه نموده متاثر میشود

طریق دیگر عامل و معمول باید هر دو در نظر بجانب یکدیگر نمایند و هر دو حواس
بالمنه و ظاهر خود را جمع نموده اوقات عامل شروع بعمل نماید باینطور که
دست خود را با استکی از سر معمول شکم بکمال پایی معمول استوار پائین آورد
ولی مستوجه شود که دست اشاره به بدن معمول نشود که عمل را طریقی خواهد شد شرح
سبب آنکه از نظر عامل و معمول چشم یکدیگر حرکت بخاری حادث میشود و از حرکت دست
عامل هم یکباره متصل قشر بنظر معمول می آید لهذا خیرگی و سنگینی در دیده معمول ظاهر

شد و چشمش بی اختیار میبست شد و جسم بیاید بلا شبهه ولی بشرطیکه در دست
 پا نهد و دقیقه نظر از چشم یکدیگر منقطع نماند و اینگونه اعمال از بیپیمات است
 و شرح کمر تجربه رسانیده است
 نوع دیگر عامل نزدیک معمول نشسته و انگشت بزرگ پای می را با انگشتان
 دست خود گرفته است و مالش دهد و نگاه دارد و نظر خود را در چشمان معمول اندازد
 و نیز نظر معمول باید در چشم عامل باشد اگر چه این قواعد مختلفه را چندان میبایستی نیست
 لکن طریقه نظری برای عامل سهولت است (شرح) و دلیل سهولت نظری آنکه مذکور
 شده ولی افت در مشهود است که نظر عامل معمول در دست مذکوره در چشم معمول
 تا چار و عیب قلبی و انفعال در شخص معمول ظاهر شده فوراً عرق و بلقی در بدنش
 رخجاری از تندی نظر در چشم ظاهر شده خواب غلبه نیاید
 باب چهارم طریقه سمریزم با اینست که در آن سبب اشیاء ماکوله و تغذیه بر
 باید و ریختگی کلاس قدری آب بریزد و عامل سر را مال را بالای آب بدارد و نفسی که
 باب نهم و تصور نماید که قوه مقناطیسی خود را در آب میدارد هرگاه عامل مشتاق و گشت



درده دقیقه در آن آب اثر خواهد کرد و هرگاه عامل بخوابد آب در دهن معمول مرده
شراب یا شربت یا شیر یا چیزهای دیگر پیدا نمایند باید بقوت ازادی چند مرتبه
بر آب پاس نموده و آنچه در دل تصور نموده در دهن معمول همان طعم و مزه
داده شود و خاصیت را بدید

نوع دیگر قدری آب در کیلاس بریزد و در آن آب از دهن ایستاده نفع دهد
بقسمیکه در چاهی گرم دمیده و سرد کرده بنوشد این دو قسم آب مسخریم
کرده از برای امراض امعاء و احشام مثل درد شکم و ورم کند و درد کرده و طما
قوی الاثر است ششج حکمت آنکه از حرارت دهن عامل که سالم و صحیح
الخراج است در آن آب سرایت میکند که هرگاه گرمی در آن آب چندان باقی
نماند ولی اثر که از دهن شخص سالم رسیده هرگاه در شیشه که هوا در آن تصرف
نکند حفظ نمایند تا یک هفته باقیست و آن در همان چین که عامل نفع در آن میدهد
باید مریض را مشروب سازد که اثر خواهد کرد

طریق مسخریم کردن بر او جاع و قروح عامل سرانجام هر دو
دست خود را بر روی قرصه یا دروگند بقسمیکه در بیان آب مذکور شد و این عمل را
در روزی شش مرتبه تا یک ساعت معمول دارد بعد از تسلیل دست قرصه و در دروغ
خواهد شد ششج حکمت آنکه از انامل عامل بواسطه قوه جاذبه و مقناتین
که در وجود معمول بواسطه حرارت غریزی موجود است محل قرصه سرایت کرده
و قرصه بواسطه حرارت غریزی معمول و جذب نمود حرارت از انامل عامل
برودی منفرج شده و دفع خواهد شد و کذا لک در او جاع

طریق مسخریم کردن بر شمع اولاً باید فیما بین عامل و معمول
در جی گذارده و بر آن شمع روشن کرده هر دو دست معمول را عامل در دست
خود بگیرد و بنقسم که ناخن دست عامل بناخن دست معمول ملحق شود عامل و معمول
کف دست خود را بر غیر نماده و هر دو نظر خود را بر آن شمع بچند و چشم بر آن

نرسند که پس از چند روز قوه جاذبه و مقناطیسی بر معمول غالب آید شرح
دلیل نظر کردن در شمع اندوخته آنکه نوری از شمع است دریافت و بر وجود
معمول بر تو اندازد و در وجود معمول قدری قوه جاذبه و مقناطیسیه موجود و حرارت
از است و در تو شمع در وجود معمول سرایت کرده و بر قوه جاذبه و مقناطیسیه او
می افزاید و کذا لک حرارت عزیزیه هم از دست عامل بوجود معمول سرایت
میکند و تمام بر روی هم رفته مدتی نمایند

باب پنجم طریق زیاد کردن قوه مقناطیسی و جاذبه در دست بدانکه
فاصله زیاد کردن قوه مقناطیسی دست و نظر نیست که در سحر بر هم تمام کار با اول
از نظر و بعد از دست بر بیاید لهذا القویت این هر دو عضو از جمله لوازم است پس
از استقرار مشن نموده تا بهره مند شود اما زیاد شدن قوه مقناطیسی در دست صفت
این نیست که بعد از صبح پس از فراغ از ضروریات کنایه مجله یا غیر مجله را
بر سر ج گذارده و از بالای آن از هر دو دست از جانب دیگر شروع کرده تا
جانب شکم خود پائین نماید بطوریکه انگشتان با یکدیگر منظم نشود و سر انگشتان
نیز قدری خم بود اگر چه دست را قدری سستی معلوم میشود ولی پس از چند روز مشیت
می تواند تا دو ساعت هم پائین کند با مجله بعد از چند روز بر سر انامل برود
یا حرارت احساس میشود هرگاه چشم را بهم گذارده دست خود را بر روی خود مالده
برود و یا حرارت از سر انامل میکند در آن وقت بیاید دانست که قوه
مقناطیسی در دستها ظاهر شده باید همه روزه مداومت نماید شرح
بیاید دانست که از حرکت نمودن بدین از فوق به تحت و از تحت به فوق حرکتی
فوق العاده است و چنانچه مذکور شد حرکت محدث حرارت بر حسب مقدار
هر چه دو حالت پیدا میکند یا نهیج یا تیرید و بدیهی است که هنگام حرکت از
فوق تحت بواسطه اعداد حرارت خارج حرارت عزیزیه هم بواسطه مشیت
میل بظواهر انامل میکند و حرکت نیست که حرارت مغرط فوق العاده برود میکند

حاصل

۱۲

و تجربہ فوق العادہ و مفراطین انہی الشرح و بیاید است ہر گاہ مشغول معالجتہ
مریضی شود یعنی عمل مذکور را بر معمول جاری سازد بجهت سلب مرض دیگر از وی
ندارد کہ بوقت روز مدامت و مشق نماید زیرا کہ تمہان استحال معالجتہ
مشق است

باب ششم طریق قوہ مقناطیسی در نظر صفت ان کیورق کاغذی

بگیرد و در میان ان حلقہ مدور از سیاهی بکشید پس کاغذ را
بر دیوار بچسباند و بوقت صبح در مقابل ان بقا صلہ ریح
زیغ نشسته و نظر خود را در ان سیاهی متمرکز نماید و در



نهایت حسیت حواس در ان بشکود و چشم را بر ہم نزدیک و دین را بہ بندد
و نفس را بستہ از دماغ بکشد بعد از چند دقیقه تدریجی دماغ را چشم می آید
و بجهت عال قدری کفایت میشود و لکن مختل ان نشدہ بکار خود مشغول شود و
تا بکثرت ہفتہ بدین عمل مداومت نماید کہ معاد شود کہ تا دو ساعت بتواند نظر
کند و چشم بر ہضم نزدیک و دین بہ بندد و در وسط این عمل باید از خوردن سیر و پیاز
و باد بجان و فلفل و تہیدیم متناہی نماید و از این عمل حدت بصردا استحکام عصاب
عین و طبقات چشم و صافی و طوباش و تقویت در دماغ نیز پیدا میشود و سستی
بدن ہم رفع میشود در روز اول در اطراف خط سیاهی چیزی روشن معلوم
خواہد شد و روز بروز ان روشنی زیاد میشود تا آنکہ از شدت قوت چشم
سیاهی سفید و منور بنظر می آید و گاہ اوقات باطراف سیاهی مثل پارچہ آبروی
ظاہر میشود و ہر کس را قوت بصیرت باین معیار شود اثرهای کلی و جزوی وصول بہ
مطلب بجهت او دست دہہ ہر زمان کہ ان دماغ تمام سفید بہ نظر آید
انوقت باید بداند کہ اثر مقناطیسی در چشم ظاہر شدہ پس اگر در انوقت نظر
در معمول اندازد بجهت دوریت طرف مقابل مطلوب خواہد شد و در بین
این مشق نوم از جملہ لوازم است لہذا ہر گاہ خواب بر او غلبہ نماید فوراً ترک

عمل نمود و قدری خواب نموده مجدداً شروع نماید و این است که همه روز
در یک وقت شروع در عمل کند و تغییر وقت ندهد مگر آنکه در دست و نظر
قوة جاذبه متعاطی بسیار زیاد کردن تا دو سه هفته کافیت (شرح حکمت
و دقت نظر بر دانه سیاهی یک نوع هبت و خبری در چشم ظاهر شده
که تمام انوار و قوای عین متوجه یک جانب میشود و بسن دهن هم حس حرارت
شده بخاری از دهن متصاعد میگردد و بالبع حرارت قلبی عروج نموده و کثافات
چشم را تقطیر و ذوب نموده این است که قدری آب از چشم آمده و پس از فراغ
نزدل کثافات طبقات چشم چشم منجلی شده و بواسطه آنکه آن خط سیاهی مناسبت
با نور ندارد و لهذا نور چشم را جذب نموده نور بطریق قهری راجع بخود چشم میشود
ناظر را کمان آن میشود که بر اطراف دانه سیاهی نوری ساطع است و چون نور
عین سیاهی بسبب و بجهت عدم غیبت قبول نشده و راجع بخود چشم میشود لهذا
همه روزه بر قوت چشم افزوده شود مثلاً در ادعای فرمن کن که چراغی افزوده
شود بجهت اجتماع نورش در جسمه چنان روشن میشود که گاه میشود که ناظر از پرتو
متأذی میشود ولی همان چراغ را هرگاه در میدان یا بیابان و سیعی روشن
نمایند ایدافع بناظر نمی رسد و این قسم است نور بصیر هرگاه منقبض یا منبسط
و انقبض شود البته نور کم می شود و هرگاه توجه ناظر یک جهت تمام
با نور بصیرنداشته باشد که از نور مستند از بصیر اخذ نماید و مرتبه راجع
ببصر و قد نشنیده خواهد شد و حکمت نخودن اشیا نفاخ مثل سیر و پیاز و
باد بچنان آن است که قهر انقباض ظاهر شده از رخ زده دهن باز شده بخارات متصاعد
از قلب و بخارات مجتمع در دهن که نافع مر بصیر است خارج شده در وقت
اخراج نفع از دهن دهن باز چشم بر هم خورده اثر مذکور ذایل میشود

باب هفتم طریق جذب قلوب عامل سیریم بقوت ارادی
یعنی بتوجه روحانی میتواند در غلبه هزار نفر باشند جذب قلوب

یکی را بنماید در خیالات انفعال چنان تصرفی نموده که تمام توجهشان بسوی او شود
و شخص را بپذیرند چنانچه هرگاه در دوا عصبی یا خالت موجود باشد نمی تواند که جذب
قلوب کسانی که در مجلس وعظ او نشسته باشند بکند و آنچه بگوید سخن او را مقبول
دانند و شخص در مردم مؤثر شود است را عامل باید باین طریق مشت کند تا قوه
مقتضای طبیعتی ظاهر شود مثلاً مکان خلوت میسر کند و در آن مکان و خرج نفر که طبیعت
انفعا موافق بکند که باشد مقرر دار و پس بکنفر اذان مجسم بیرون فرستد و از
باقی یک نفر را منتخب نموده عامل قرار بدهند و هر یک در دل خود مطلبی را
قصد کنند و عامل بگوید پس شخصی را که بیرون فرستاده اند طلب کنند و او را



و او را محسوس قرار دهند و بگویند که خاموش باش و در دل قصد و خیال
نکن و با حضور قلب بنشین پس عامل دست چپ خود را در میان آبروهای معمول
گذارد و دست راست دست معمول را گرفته و با انگشت دست پیشانی
معمول را فشار دهد و مطلب اهل مجلس را در خیال بیاورد و دست ام اهل مجلس نیز
خیال همان مطلب در دل خود بدارند که فوری محسوس آنچه اهل مجمع در دل خیال
کرده اند میگوید

یعنی طور که بر یک نفر خیالات خود را منتقل میکند همین طور میتواند در مجمعی که
بزار نفر باشند خیالات خود را بر آنها منتقل نماید هرگاه بخواند که بواسطه
سمه نرم برای تماشا کارهای غیب از ایشان ظاهر شود مثلاً هرگاه بخواند توجه
اهل مجمعی را بسوی خود نماید باید شش نفر از اهل مجلس را انتخاب نمود
برابر در یک وعظ بنشینند و در دست هر یک قرصی از مقناطیس مصنوعی که
قشری از مس میباشد بدهد و بر یک بگوید که مستوجه تمام نظر در قرص که در دست
خود دارد بنشیند و باید قرصها بفاصله دو دو جب از چشم دور باشد و همین



طور چندی پیش نماید که در قوت ارادی عامل اثر پیدا می شود هرگاه بخواند توجه اهل مجلس را
بسوی خود نماید باید اول شروع در وعظ کند و صحبت های شیرین بدارد که تا اهل

مجلس متوجه او شده باشند آنوقت در بین سخن گفتن دست خود را بطرف
 اهل مجلس حرکت دهد و در دل خود تصور نماید که پاس کشی میکند بجهت جذب محمول
 با این طریق که دست را حرکت می دهد و پاس کشی می نماید از اهل مجلس که آنیکه
 قوت متفانی ایشان زیاد است بی اختیار بطرف عامل می آیند پس
 هر قدر مردم که از این کشش جمع شوند در مقابل خود بنشاند و در دست آنها و
 متفانی داده بگوید که در آن قرص نظر بسند تا بوقت دقیقه و خود بروی
 آنها مثنی نماید پس از بوقت دقیقه بر سر و چهره آنها پاس نماید و پس از پاس از
 جانب راست معمولین شروع کرده قمر صارا از ایشان بگیرد و در جیب خود
 نگاه دارد و بعد بموجب تصویر سه متفانی را قیام کن یعنی باین طور که
 سر انگشت بزرگ دست چپ را بر پیشانی محمول بگذارد و قدری زور نماید
 نه چند آنکه محمول را از دست شود بعد سر محمول را قدری بالا نموده بگوید که بروی
 دی بسکرو چون محمول نظر خود را در نظر عامل اندازد عامل نیز نظر خود را در نظر محمول
 انداخته بقدر پنج دقیقه مستوجه تمام می بیند و بعد بمحمول بقوت از او می امر
 کند که چشم خود را به بند هرگاه چشم محمول بسته شد و باز نکرد و بداند که بر عسل
 کامیاب شده و اگر محمول چشم را باز نکرد بداند که عسل در محمول تاثیر نگرفته و مجدداً
 بکار عسل نماید هرگاه بعد از تکرار باز عسل بر محمول تاثیر نگردد و دیگر یکی این عمل مذکور را
 کار بندد و چنانچه بر هیچیک تاثیر نگردد امر کند که مجدداً بر قرص متفانی نظر بندند
 که این مرتبه ضرورتاً شیر عمل بر محمول خواهد شد پس بر هر محمولی که عمل اثر کرده او را
 نزد خود نگاه دارد و با بقی را بگوید بروند بجای خود بنشینند هرگاه عامل با نظر مستطاب شد
 که از اهل مجلس چند نفر را محمول سازد و رفته رفته از کثرت مشت که در آن می تواند
 که تمام مجلس را هر قدر باشند و محمول بهم نباشد متوجه بطرف خود نماید لکن
 عامل باید عالم بعلم کاسه سر باشد با جمله هرگاه سلسله متفانی بطور مذکور قیام شد
 پس که آنیکه محمول هستند ایستاده کند و خود بفاصله ده قدم و هزار انا اینها

تبرقیب در چشمهای هر یک بدست نظر انداخته چند دقیقه توجه تمام بیننده
و شروع در پاس کشی نموده تا که بر آنغالونده افتد و بی اختیار بطرف عامل
ایند سرگاه چنین حالتی از محمول بردارد و نگاه شروع بپاس مخالف کند
تا آنجا بجای خود برگردد پس هرگاه عامل محمول را با خطبه اختیار خود آورد
انوقت بدانکه در عمل کامیاب شده پس از آن بمحمولین بگوید که بجای خود بنشینند
و یک نفر از آنها را نزد خود طلبیده دوزانوبالستد مثل تصویر ذیل پس از روی علم



انگشت سر و بر مقامیکه انگشت بگذارد از محمول همان بخت است بطوریکه بر سر
شماره هرگاه مقام سخاوتمند و صلی را بگذارد و در قلب خود بخورد و بداند که خلعت
سخاوتمند محمول را ترقی میدهد و در محمول چنان حالت سخاوتمندی ظاهر میشود

که مقام بایکت خود را بخشید پس هرگاه بر مقام بخل انگشت نند عالمتی در معمول خلاص
 میشود که تا نصف بر سخاوت بجای خود می خورد هرگاه بر مقام تعظیم و تکریم انگشت
 بگذارد معمول شروع میکند بدعا خواندن و حمد و ثنای باری تعالی را گفتن هرگاه
 بر بخل صورت انگشت نند معمول شروع میکند با از خواندن و ترغص کردن
 اگر بر مقام خوش خوری یعنی عضو فوق صدغ انگشت نند چنان که رسنه میشود که
 آنچه بدست آورد می بخورد اگر بر مقام عزت و رفعت معمول انگشت نند
 متکبرانه از و ظاهر میشود اگر عامل در انحال بگوید که تو سلطانی از او رفتار اکابر و
 شاهزاده کان بظهور میرسد خلاصه بر حقیقه که عامل انگشت نند از معمول بخل
 بر روز میکند هرگاه عامل باین درجه در عمل رسیده که چند نفر از میان مجلس این طور
 معمول سازد پس بدانکه می تواند بر مقام اهل مجلس که زیاد از هزار ارم باشند تا
 عمل خود را بنماید و جذب قلوب مردم را نماید

باب ششم چگونه در علم سریرم لفظ پاس بسیار متعل است و در حقیقت
 این اساس این علم بر دو قوف پاس است که دانستن این بر عامل لازم بل واجبست
 لهذا اقسام پاسها را بتفصیل بیان می کنم
صفات پاس بدانکه مراد از پاس اینکست عامل بهر دو دست از محاذی
 سر مریض تا محاذی سینه مریض ایستاده تزل داد و بقیه یک دست عامل مریض
 بر بدن مریض نشود و بر بدن مریض نرسد تا یکدقیقه بعد از آنجا دستها را بجان حالت
 تا حد پایبای مریض بیاورد و دست خود را بر زمین بقیه باشد و هر روز بوقت معین
 بهین طریق پاس کند لکن باید با احتیاط پاس کند که دست عامل بر بدن مریض
 نرسد و الا مرض بر بدن عامل ملزمت میکند این طریقه را پاس نامند و پاس موج
فهرست اول پاس قصیر دوم پاس طویل سوم پاس کشی چهارم
 پاس دافع پنجم پاس طویل منقلب
 اول پاس قصیر یعنی پاسیکه بر عضو مخصوص زود بزود نمایند این را

مقامی پاسبان نیز میماند هرگاه این پاسبان را برای در و عضو مخصوصی نمایند باید
بعد از اتمام پاسبان دست را بیفتانند مثلاً شخصی را عقرب کنیز پاسبان باید از مقام
لغز عقرب پاسبان را شروع نموده تا سر انگشت بیاورد و هر مرتبه که پاسبان میکند
دست را بیفتانند و پسند پس باید عامل در هنگام پاسبان کردن قلب را بخاطر روده
بصحت و توجه نمودن بر دفع مرض از وجود مریض را اما در اینگونه امراض طاری
کردن خواب مفایسی بر معمول لازم نیست و هرگاه بخوابند بر عضوی از
اعضای مریض را جراحی نمایند از فیصله یکی قطع و غیره انوقت ضرورت است
که او را بر مریض خواب مفایسی را طاری کرده پس چند مرتبه پاسبان نمایند لکن
دست را مثل قاعده مذکوره نیفتانند زیرا که از افتادن دست موضع وجع مطلق
مانده و بر وجود مریض اثری مرتب نیست لکن اهل تجربه و عامل کامل بر مریض خواب را
طاری نمیکند الا هنگام اضطراب بلکه بعضی دوسه مرتبه پاسبان کردن عضو مریض را بحسب
می کنند اشجع حکمت پاسبان نمودن بر موضع وجع آنکه از راس انامل از حرارت
غریزی و قوه مفایسی عامل سربست در موضع وجع محسوس کرده با تسبیح
حرارت معمول هم بهمان آمده و دو حرارت مدونده در دراکه در یک محل نیست
منبسط نموده و خورده خورده و در از وجود ذایل می نمایند ولی هرگاه تمام اوجاع
در یکست موضع جمع شده شدت وجش بکلی حواس و قوای معمول را معطل و ضعیف
نموده مانع از دفع مرض میشود لکن هرگاه مرض منبسط شده و قوا وجع تخفیف یابد زیرا که
منبسط شده و در یکست محل مجتمع نیست و حرارت عامل و معمول و قوای معمول
بر وجع مرض بنمایند اما هرگاه مرضی است که قطع یکی لازم دارد ناچار است
عامل که خواب مفایسی بر مریض طاری نماید زیرا که مریض را قوی نمیکند و طاری
آنکه محل وجع نماید نازد و لابد هم وقت یکی یا قطع غشی عارض میشود سبب هجوم حرار
غریزی بظاهر بدن و تخمین بواسطه حرکت هنگام قطع یا یکی عضو مریض بواسطه وجع
بهاست که در میان غشی تمام قوای مریض تمام شده و حرکت است پس بهتر نیست

بند و دفع

که خواب مغناطیسی بر مریض طاری نموده که تمام قوی میل باطن نموده و ظاهر بدن
 محسوس شده که احساس وجع نماید پس از انقطاع یکی صغری نرسد او دستور العمل علی
 آنکه نهایت توجه را بنماید که وقت غذای مریض منقضی نشود و بدل با تحمل بدن تمام شود
 که بنیه ضعیف شده و در همان خواب مغناطیسی بماند تا ابد هر طبعه مرعاض را لازم
 بن و اجبت که هر دو ساعت بدو ساعت مریض را بپوشاورد و قدری غذای
 کثیر الکلیفیه و قلیس الکلیه و مایع باو تغذیه نموده و در مرتبه خواب طاری نماید تا بهنگامیکه
 وجع باقیست و نگذار که بدل با تحمل بدن تمام شود بقدری هم تغذیه نماید که من طبیعت
 شده بهضم آن غذا مشغول شده از دفع مرض باز ماند طبعه غذای قلیس لطیف و مقوی مایع
 و دو تم پاس طویل یعنی پاسیکه از سر تا پا کنند باقیست که مریض را نشانی
 پاس کنند و اگر مریض را خوابانید و پاس کنند از پاس افقی نامند و همچنین
 گونه پاسهارا پاس مغناطیسی نیز نمایند زیرا که بواسطه این پاس بر مریض خواب
 مغناطیسی نیز طاری مینماید و بسیار موثر است پس هرگاه بخواهند بحسب دفع
 امراض عمل نمایند با دست جسم مریض را لمس نمایند و هرگاه برای طاری کردن
 خواب باشد باید دست را از چشم مریض دور بردارند (شرح) باید دانست
 که پاس طویل را باید در وقتیکه معمول داشت که در احدی از اعضای ریشیه
 مرضی ظاهر شده باشد و خوف تلف باشد و بخواهند مرض را از اخل نقل داده
 و محبتی که دورتر از اخلت باشد بریزند بهمان طریقیکه از سر تا پایین را پاس
 میکنند تا چار مرض را از اخل نقل شده بجانب دیگر می ریزند زیرا که مرض ایامادی
 یا بادیه (هرگاه بادیت که همان قدر که پاس مینماید حرارت غریزی
 سر نامل عامل جذب مرض بخارج مینماید و دفع مرض مینماید و هرگاه بادیت
 نیز بسبب حرارت غریزی باطن محسوس و نموده مرض را اولاً بسبب
 در وجع محسوس دیگر نموده و کم کم نفخ نموده و دفع مرض مینماید امراض را در این طریق
 معالجه سهول است ولی بادیه را لازم است که در تدریس اخیره و شریک

بگویند سوم پاس محدود و ان بردو قسم است یکی آنکه
 در این پاس توجه و توجه ازادی بسیار لازم است و مقصود از آن آنکه عامل
 معمول را کفایت صله نشسته بسوی خود جذب نماید بنحیث که طرفین باید حواس
 ظاهره و باطنه خود را در همان محل جمع نمایند پس اوقات عامل بردو دست
 خود را در از گردن قلیل حرکتی دهد که شخص خارجی هرگاه ناظر باشد چنان گمان کند که عامل
 با اشاره با معمول مقصودی دارد و در آن هنگام توجه طرفین در حرکت و دست عامل
 ناچار قطع نمی نموده از نظر عامل و معمول نباید زیرا که متصل دست خود را حرکت میدهد
 و چون شش طرفین است معمول ناچار است که منجذب بسوی عامل شود
 زیرا که لبسان چیزی نمیکوید ولی همانقدر که با تکیه شان کشاده و قدری خم شده اشاره
 بسوی معمول نماید معمول را یقین حاصل میشود که در آنجا میبکشد که بیابا از طرف دیگر دست
 او جابل نور عینین طرفین میشود معمول ناچار قلیلاً قلیلاً حرکت بسوی عامل نموده و همان
 حرکت حرکت حرارت میشود و هر قدر عامل از معمول دور باشد ناچار گمان معمول
 زیادتر و توجه او بیشتر و حرکتش شدید و اعداد حرارت زیادتر و با این بطایف تحلیل
 دفع مرض از وجود مریض می شود ولی شرط بر آنکه تطویل در توجه طرفین
 به حکام عمل ظاهر نشود

قسم دیگر آنکه عامل دست چپ خود را بسوی معمول طوری در آورند
 که بوقت چوکان بازی چوکان را می انگزند و باید عامل پای راست خود را پیش
 کشاده و چنین بقدر نماید که قوت ازادی را بر معمول انگنده و او را بجانب خود
 جذب میکند و این نوع سرج الاثر از سایر اقسام است و عامل کامل سهولت
 معلوم میکند که بر کدام یک از اهل مجلس اثر عمل زودتر ظاهر میشود که هرگاه دست
 خود را حرکت دهد فوراً کمین هم حرکت میشود در بعضی اوقات جذب طرفین چنان متوقف میشود
 که عامل و معمول هر دو هم اغوش میشوند پس هرگاه عامل خواهد که دفع از خود
 نماید شروع بپاس را دفع نماید

چهارم پاس دافع این پاس مخالف پاس مدود است یعنی باید
عادل کف دست خود را بجانب معمول کرده چنان حرکت دهد که گویا معمول را
می افکند اما باید انگشت را قدری خم بردارد / شرح / بدیهی است که اگر
یعنی پاس دافع که حرکت کف دست است اشاره بان است که راجع
شود ناچار بطریق قهقری معمول محصل خود مرجعیت نموده از آمدن بکند اندازد حرارت
احداث از برگشتن هم بکند نوع حرارت لهذا وجود معمول از حرارت محصل
نماند و با حرارت عزیزیه وجود معمول مدد کرده دفع مرض نماید

پنجم پاس طویل منقلب برعکس پاس طویل است یعنی از پاس
طویل اثر مغناطیسی را داخل بدن معمول مینمایند و از این پاس دفع اثر مغناطیسی
مینمایند و چنین است که باید عامل دست معمول را در دست خود گرفته بقیمیکه تصویر
صورت شده است بگویند پاس کردن و بر روی معمول اختلاط اثر مغناطیسی
دور بین نماید کفن عامل صاحب وقوف را حاجت بدینگونه پاس نیست
بلکه محض تکلم هم می تواند اثر مغناطیسی را از معمول دور نماید / شرح / مقصود

از این نوع پاس آنکه پس از آنکه دست را بر صورت معمول

افتانند بواسطه حرکت دست عامل بکف خونی در وجود

معمول ظاهر شده و همین قدر که چنان بر هم میزند متولد

حرارت که بواسطه پاس سابق در ظاهر معمول تبار

گشته میل باطن نموده و حرارت

ظاهر بدن قلیل و قوه مغناطیسیه از

او زایل میشود و این بود

صفت ششم

پاسها



باب نهم قاعده مخصوصه فی طبیعت و دفع امراض

دشمنیت که عامل امراض را در یک محل مجتمع نموده و از آن محل دفع نماید باینطور
که سرانجام خود را منتقل میکند که نموده بر جسم بگرداند و بر موضع مخصوص
از جسم قرار دهد که اثر در و در آن محل مخصوص جمع میشود و بعد از آن با دفع
نماید اگر چه بعضی اوقات وجع شدت میکند لیکن خوف نمایند برودی و دفع
مرض خواهد شد (شرح) بسبب حرکت امانل عامل حرکتی در جسم معمول
ظاهر میشود و هرگاه که مرض بجهت شدت در ویش خوف از حرکت داشته و غماط
بوده از حرکت دادن جسم لکن وقت حرکت دست عامل بالتبع جسم معمول
تقرآ حرکت نمیکند و از آن حرکت حرارت در موضع وجع حادث شده و موادی

که سبب از برای مرض دوج شده و ذوب نموده تبخیر حرکات چشم نزول
 تحت نموده و محصل اول بادف خالی شد و تمام مواد در محصل دیگر مجتمع شده
 محصل ثنک و مواد نازله بسیار عرصه بر موضع ثنک نموده انبساط که دوج غالب
 میشود هرگاه ماده ان صفرا یا دم است در می حادث شده و منقسم میشود و هرگاه
 بلغم می باشد از همان حرکت چشم از حرارت محذره از حرکت بلغم منجمد را دوز
 نموده بطریق دمعه یا نزول یا از طریق دفع میشود هرگاه ماده مرض سوای فخرق از غلط
 ثنک دیگر است پس از آنکه ماده را در یکت محل جمع نمودند شقاق حاصل شده
 و دفع مرض خواهد شد

باب دهم طریق مس کردن

بدانکه مراد از مس این فن است که لباس معمول را از بدنش بزدن نموده
 باس نمایند

باب یازدهم علاج بطریق طب

مغنی نماید که هرگاه در هر طایفه حال علم بیمارزم یا طبیب موجد و باشد الفح است
 از طبیب یا عالم بعلم سرزم که از خارج باشد بدلیل آنکه قرابت فیما بین
 رفع تکلیفات از میان می نماید و گذر است بجهت قرابت حتی المقدور وقت و
 رعایت حال مریض خواهد نمود و نیز مریض را از ادا طیمان قلبی حاصل است
 و نفس طیمان باعث بر تقویت بنیه و حرارت غریزی و دفع مرض میشود و علاوه
 بر مراتب مذکوره هنگام ضرورت بروز مرض فوراً حاضر شده و وسیله امتحان تکلیف
 میشود بخلاف طبیبی که از غیر اقارب و خاندان بوده باشد تا هنگامیکه او را
 بر سر مریض حاضر سازند وقت بسیار تلفیع شده مرض هم شدت میکند و ثبوت
 که هر مرض مادی یا کانی او با دیا برتد رزد و ترسول العلاج تر است و هر قدر مرض
 متغایر نباشد همین قدر که غریب شود عمر العلاج است و چنانچه طبیب در اقارب
 حسیتر نرود همسایه یا دوستی که متصف با صفاتی که مذکور خواهد شد بوده این نیک است

پس هرگاه در طایفه چنین عامل موجود باشد باید که در استیای مرض در علاجش
توجه نمایند و نگذارند که مزمن شود

باب دوازدهم در ذکر امراض عصبانی

مجموعه از ان امراض عصبانیست که مبداء عصاب و ماغ و بعضی از ان امراض
که قرب مبداء یعنی مح که دماغ بود باشد عاقبت منجر بخنجر یا عیش خواهد شد
و بعضی دیگر که قرب باکات حس مشترک و حواس ظاهره و باطنیه مثل ذائقه
و لامسه و سامعه و باصره و شامه داشته باشد که از حد اعتدال خارج
شده یا زیاده از مقدار درک میشود یا کمتر هرگاه از حد اعتدال خارج و زیاده داشته
باشد باید دانست که سبب این مرض سودا و عاقبت ان منجر به سرسام یا خنجر خواهد شد
و خنجره از ذکاوت و حواس بریفین کاسته و از حد اعتدال کمتر شد علائم ان است
که اعضاست و خود هم این مریض تنزل و کمال میشود سبب ان غلبه رطوبت لزجه است
عاقبت منجر بفالج یا لقوه خواهد شد لهذا معالج لازم است که علاج مرض قبل از
شدت مرض نباشد که مزمن و صعب نشود و بر معالج لازم است نهایت توجه
و اطلاع بر جزئیات اسباب این مرض حاصل نماید مثلاً هرگاه کسی را خوف
عارض شود باید دانست که عضو دور اندیشی یعنی تحت خیالات که دماغ است
از حد اعتدال خارج شده و هرگاه مریض را فقط اندیشه هلاکت باشد ظاهر است
در اعضای رئیسه شدت ظاهر شده و هرگاه بجهت اولاد مغموم باشد باید دانست
محبت که قلب است از حد اعتدال خارج شده لهذا عامل علم سمرزم را لازم است
که در امراض عصبانی اول اسهکت سر که مبداء عصاب است بدقت ملاحظه
نماید و بعد در علاجش بکوشد

باب سیزدهم مریض مریض یعنی علاج بطریق علم سمرزم

بذریع علم کاسه

چنین است که اول خواب متغایسی بر مریض طاری نموده عضو که ضد عضو

مأدق باشد تقویت نمایند و قوی یعنی بنیاد را باید بنده بخی و نغمه سر را
 و امید واری باید تقویت نمود که دفع مرض نماید و هرگاه در بطون و دماغ و رمی
 پیدا شده باشد باید دفع ورم نمود و بهم عضو مأدق را سحر زم باید کرد و قبل از
 تضعیف عضو مخالف عضو مأدق را بناید تقویت کرد و وجه تضعیف عضو
 مخالف آنکه قبول ماده مرض نماید و وجه تقویت عضو مأدق آنکه دفع ماده از خود
 نموده که سبب الماک است و بر عضو که ضعیف شده و سهل العلاج است
 بریزد و وجه آنکه غالباً اطبایا دایمی را دهنه استعمال مینمایند که ماده را از عضو
 قوی خطر است ردع نمایند و به محلی که مخالف و سهل العلاج بریزند پس از آن
 در علاجش میگویند و ایضا عضو مأدق را سحر زم باید کرد و هرگاه تمام عضو
 که در حقیقت قوی بوده باشد و تقویت نمایند بسیار سفعت خواهد داشت
 و همیشه مریض را با فشار و امید واری و حکایات و نغمات و مطالب سحر
 امیز مشغول سازند و حواس او را از خیالات واهی منصرف نمایند و اعضا
 مأدق را قوی سحر زم باید کرد و اثرش را دور باید کرد و هرگاه مرض بجهت
 ضعف یا قوت اعصاب بوده باشد علاج آن آنکه بر مریض خوابناطیسی
 غالب نمایند چند ساعت او را در خیالت بدارند و در آشنای خواب او را
 مس نمایند تا که تعلق منطاطیسی منقطع نشود و اینقا عده در همه جاسازی جاریست
 که خواب منطاطیسی بر مریض غالب گردد و از نزدش نروند زیرا که در این
 خطر عظیم است و ظن غالب اینست که در حال صحت کم حرکت میکنند و خیال
 و دماغی را مثل نوشیدن و خواندن و غیره بسیار حرکت میدهند امر ضحیکه متعلق بآلت
 اولیات میکند بر تریل بدن و بیاری انصراف قوت دماغی از اینست که گاه
 میشود که اصابع سر و دماغ و قوت لاسه باقی میماند علاجش اینست که او را
 بجانب شمال یا جنوب میل داده و از سر شروع کنند و تا پایا پاس کنند
 و چند بار بر او خواب منطاطیسی طاری نمایند و مریض را دستور العمل درزش خفیفی بدهند

باب چهاردهم علاج زیاد رفتن خون از بدن

اگر بسبب سقطه یا ضرب از بدن خون زیاد برآمده باشد بحدی که نبض ساقط و آثار مرگ ظاهر شود علاجش را با این طریق باید نمود که دستمالی چهار تہ منوّه بر قلب مریض بگذارد و بر او آهسته آهسته از بخار دهن نفخه دهد تا هنگامیکه دستمال از بخار دهن گرم شود و در طب شود و دوسه دقیقه صبر کرده بطریق پاسبان دفع عمل نماید تا اثر در تمام بدن منتشر شود پس از آن مریض را قدری از عرق مقوی گرم بدینند که بخورد و مریض کمال در هرگاه و دبار و ضعف در مریض ظاهر شود مجدداً دفع را نماید و هرگاه در رفتن خون موقوف شده و تب و نقابست باشد در اینصورت نبض مطراقی میزند علاج نیست که بطریق مذکور بر صدغ مریض دستمالی چهار تہ کرده گذارده و از بخار دهن نفخه دهد بعد با سر انگشتان شروع در پاسبان کردن نماید که خون در سر گرم خواهد شد ^و شرح حکمت گذاردن دستمال بر قلب مریض و نفخه دیدن و گرم و در طب شدن آن آنست که شریان قلب است و خونهایکه دفع شده قلب را بار دو خون قریب با هم آمیخته شده که هرگاه بنجدد مریض را تمام می کنند پس بواسطه حرارت غریزیه که از فم باخارج بر دستمال میرسد خورده خورده بر قلب رسیده و خون بنجدد اگر گرم و رقیق می نماید و در عروق جاری می نماید و تغذیه بدن می نماید و هم بر حرارت غریزیه مریض افزوده قوی را مستعد دفع مرض می سازد و بعد می آید که تا قلب سرد و خون از جریان یفتد سوت ظاهر شود زیرا که بدن متصل از قلب و خون تغذیه میشود چون قلب سرد و خون بنجدد از جریان افتاد غذا به بدن نرسد و نیست که علامات سوت ظاهر میشود که هرگاه پس از مرگ هر محل میت را بنگاهند خون بیرون نیاید و جسته انداختن دستمال آنکه متدرجاً حرارت بقلب مریض برسد و لیلًا قلیلاً خون رقیق شود و سراسیمه در عروق نماید که هرگاه یک مرتبه در عروق سراسیمه کرده هم قلب از قوه می افتد و هم قوی ضعیف تاب و تحمل از اندام و خوراندن عرق مقوی مانع است

و باد هم مزاج در قیق شده زود تر بیدار میسرند

باب پانزدهم صداع عصبانی که در تجارت متصاعد می شود

علاجش اینست که مریض را بر کرسی راست نشاند و عامل خود در عقب سر او ایستاده و هر دو دست خود را با هم کرده بطوریکه اثر متناطیسی را دور می کنند همان طور از گردن مریض بقدر چهار انگشت دور تر تا تمام سر مریض پائین کنند چند مرتبه در پنج دقیقه رفع خواهد شد و اگر این مرض از نقصان و تفرق اتصالی در عصاب بجهت ضربه یا سقوط عارض شده باشد از یکت مرتبه عمل کردن باز خود می کند باید که تا چند روز جسم را پاس کنند و هرگاه از این نیز فایده شتر تب نشود باید از پائین کردن شروع نموده مس کنند و چند مرتبه پاس کنند در مقام مرض نفخه و نفس بد و هرگاه باز از این مقصود حاصل نشود و خواب متناطیسی بر مریض طاری کرده بطریق مذکور پاس کنند اسسج اباید دانست که انجیل را فایده است است که از حرکت دست عامل خشان مریض بآنج حرکت نموده حرکت چشم حرارت و محلل سواد فاصله خصوصاً رطوبات غلیظه بقیه که یا بقرق پشالی یا دمه از چشم رفع مرض خواهد شد ولی اولی است که صاحب این مرض را بخواب متناطیسی یا طبیعی پاس کردن معالجه نمایند و شرب قلیل انبون هم از جمله معالجات مجرب است

باب شانزدهم دفع جنون

علاجش اینست که خواب متناطیسی بر مریض طاری نموده زیرا که اسسج علاجی سریع است از خواب نیست بجهت معالجه این مرض و هرگاه خواب بر او طاری شود او را زود بیدار نکنند مگر اوقات تغذیه و در همان حالت خواب بدارند مشروط بر آنکه عامل از زمین نیمه شگفت نشود و علاوه از این خواب سگت کاسه سر او خوب ملاحظه نمایند که در کدام عضو حرارت زیاد شده و دم را محرق نموده و سبب بدل بوده اگر ده است و سبب از جهه این مرض شده پس بر عضو مذکور انگشت نهاده و بدریه قوت راوی یعنی برقت و تصورات قلبی قوت دهد و عضو مذکور را ضعیف نماید یعنی از

سبب مرض شرح ۱ باید دانست که غالب امراض جنون از غلبه سودا و فساد در قوه متخیله ظاهر میشود لهذا معالج را لازم است که در استفراغ خلط سودا کوشیده و در اصلاح قوه متخیله بکوشد بخواب و اشغال مریض از خیالات متفرقه و نوم مختلطی یا طبیعی و علامت نمودن وی تحریق از دم است که قوت و سببیت در مریض ظاهر میشود و تحریق از بلغم را علامت سستی و تنگی و هبت و بی ازاری است و علامت تحریق از صفرا هت سامعه و دکاوت و تیزی و ذائقه در هر کدام از این اقسام باید از اغذیه و اشربه که موله سودا است به پر میزند و معالج بهم باید از استعمال عطریات و اغذیه و اشربه نفاخ بهر میزند و معتدل المزاج بوده بهالین مریض حاضر شود



باب مقدم علاج دروشقیه

علائق حرمت و جود غینین علا جش اینست که بر بریض خواب مغناطیسی طاری
کرده بر مقام درد چند مرتبه پاس کنند با دست با کافور یا ایون الوده و بهتر

انت که قدری افیون بر شقیقه با صبر زرد بالند ولی بموضع مریض دست نرسد هرگاه
رفع مرض شد نعم المطلوب و آلامش نموده پاس نمایند و همین قسم باید معالجه در د
دندان و لثه معمول دارند (شرح ۲) وج شقیقه بادی است یا مادی هرگاه
بادی است همان پاس کردن و استنشام را بجه کافور و صندل افیون رفع خواهد شد
و هرگاه از قلت خواب است و بجه شدت در خواب طبیعی او را طاری نمیشود
در آنوقت خواب مغناطیسی بر او طاری نموده و تا وقت تحلیل غذا او را بخواب
بدرند پس از آن او را اغذیه و اشربه لطیفه مایعه دهند بزودی رفع خواهد شد و هرگاه
مادی است بسا است که از سیوست هم میشود اغذیه و اشربه لطیفه با و بخور دهند
که تفتیح حاصل شود و پس از پاس محصل وج سردل و در اهم قدری مالش دهند
و غذا را هم بقدر حاجت بخورانند نه زیاده که کل طبیعت شود



باب بیجمدهم علاج در منقل

اگر مرض مذکور در یک مقام خاص باشد از دست قلیل پس باید از مقام مخصوص
 سمرزم کنند و همان جای ناف را پاس کنند تا ختم جسم یعنی اگر در بر نصف حصه افضل
 باشد پاس را بجانب اصابع پا ختم کنند و هرگاه وج در نصفه حصه اعلی بدن باشد پاس
 را بجانب انگشتانی دست ختم نمایند و هرگاه از پاس کردن فائده حاصل نشود خواب منطایی
 بر مریض طاری کرده بعد پاس کنند شرح مضاف متعرض است بر آنکه هرگاه از
 پاس در بیداری اثری مترتب نشود خواب منطایی بر او طاری نمایند بعد پاس کنند
 مترجم گوید حکمت اینکه در بیداری اثری ظاهر نشود است که تمام اعضا و جوارح دو قسم
 حرکت دارند اول حرکت طبیعی که بجهت تغذیه نمودن بدن و عبور و مرور اخلاط از بعد
 در بدن و ضربان شراین و دیگر حرکت خود شخص مریض هنگام پاس کردن اثر پاس مبطو
 اثر که سزاوار است در عضو مخصوص نمایند لذا خواب منطایی بر او طاری نمایند که حرکت
 جسدی مقطوع شده اثر پاس و حرارت مؤثره ازید لاس بزودی بعوض رسیده و در منقل است
 شده و در مدت نوم منقول اثر نام نماید و این از جمله دییات است که در شرب و دوا بهم
 هرگاه مریض متحرک باشد اند و اثریکه باید نمیکند



باب نوزدهم در معالجه درد کمر

هرگاه وجع کمر عارض شخصی شده باشد سزاوارست که بر مریض خواب منطایی
طاری کند و عضور میس یعنی دماغ را قوت دهد باینطور که مریض را قائم بدارد و از
سر شروع در پاس کرده بجانب دماغ آورده تا استخوان فقره عضل تمام نمائد
فورا اثرش ظاهر دفع خواهد کرد و ظن غالب است که در بعضی اشخاص از پاس تنها
فقط فائده ظاهر شود (شرح) حکمت آنکه از پاس کردن رفع درد کمر میشود است
که حرارت غیریه از وجود مریض بسبب ضعف بنیه و قوه کم شده و رطوبات لزجه
که از اغذیه و اشربه یا از عدم حرکت مریض متدرجا در مفصل کمر جمع شده اسباب
این مرض شده نیت آنکه دوب نموده بعرق یا ببول دفع نماید لهذا از حرکت دست
تاعمل و حرارت غیریه آن در مزاج مریض بخوبی که یاد کرده شد در وجود مریض اثر
نموده و رطوبت غلیظه را دوب نموده دفع خواهد کرد و اما دلیل خواب
منطایی آنکه اعضا ساکن شده اثر زودتر محبت یادف برسد بطریقیکه مذکور شد

باب بیستم علاج مرض نقص علاج این بطریق پاسهای مذکور است که مرض را بر اثرهای هر مریض
تاقم بدارد و هرگاه از پاس کردن فائده مترتب نشود خواب منطایی بر مریض طاری نماید و پاک
کنند که در تمام بدن اثر کرده نفع خواهد بخشید شرح بطریق در کمر است الا که مداومت
در این مرض و پریشانی از چیزهاییکه باعث این مرض شود مثل اشتیاق و نفخ پریشانی نمایند



باب بیست و یکم علاج رشتی کمر یا ستخوان عضوص

علاج آن است که از گردن شروع کنند تا ستخوان عضوص سازد و گاهی می کنند و گاهی
 با ستنها و علاوه بر این عضو در در تقویت نمایند که از انقباض ستخوان
 تشنگاه قوت زیاد می رسد و مراد از رشتی گردن نیست که لباس را از بدن مرض
 دور کرده پاس کنند اشح چون سبب ایمنی یا برودت است که کمر
 ریده و از حرارت و قوه جاذبه کمر گشته مرغان را لازم است که کمر را از
 حرارت وجود خود بطریق پاس و مس تا حدیکه مرق نماید پس از آن فلفل را
 با صغرة البیض بر کمر بسته و محکم به بند و قبل از آنکه مرق آن موضع خشک
 شود و سپس روز صبح بکدام زرد که تخم نه پخته و شبها به بیضه کوفته بر میان کرده
 و کلبه کوفته بخورد با نان



باب بیست و دوم در علاج فالج و لقوه

بر کاه نصف بدن مفلوج باشد معالجه باین طریق نماید که از جانب مخالف پاس کند
و تا عضد مفلوج آید تا آنکه شستهای پابرو و همین طور است از برای نانکه مجذور
باشند و اگر مریض بتواند که دست خود را دراز کرده بر پای خود بایستد علاج
خوب است که از انتهای عضو ناف تا شروع شش کرده تا وقتیکه خشکی ظاهر نشود هرگاه
بطان حس شده باشد باید عان دست مریض را در دست خود گرفته و از دست
دیگر پاس کند (شرح) مصنف را عقیده چنان است که علاوه بر پاس
مالش و برش عضو ناف هم از جمله واجبات است زیرا که از مالیدن بدن
یا موضع حرارتی که مجذب رطوبات بارده است ظاهر شده در خوبی در عضو
ظاهر سمات مفتوح شده در رطوبات را بفرق دفع نماید زیرا که حرارت محدثه
از پاسن یا مالش تریق رطوبات لزج و فنج سمات نماید ولی پاس تنها
این اثر را نمیکند زیرا که رطوبات غلیظه سمات که محل خروج عرق در رطوبات
بدن است نموده نمی گذارد طبیعت از دفع نماید و بدسیر غذا اینهم از واجبات
و یکی مریض را باید از اغذیه و آشپزی بارده رطوبه منع نمود و کذا از کثرت مایه و ادویه
و آشپزی و اغذیه حاده عاده باید استعمال نمود

باب بیست و سوم معالجه ضعف لقاهت و ترمیم

این مرض خواه در احدی از اعضا بوده باشد یا در عضو مخصوص از سمرزم رفع خواهد شد
بطریقیکه در علاج فالج گذشت یعنی بر عضویکه است شده پاس کند (شرح)
بطریق فالج است الا آنکه در این مرض حرکت زیاد و حفظ بدن از برودت و هوای
دوخته و لذت شرب مایه لازم است

باب بیست و چهارم علاج مرض سینه

در این مرض سمرزم چنان مفید است که اطباء را حیرت بر حیرت می فرماید
از پاس کردن بر سینه و دل تخفیف سمرزم شود بر مقام درد و بطریق پاس و انقباض

شیخ غالباً امراض سیندرطوبات بنجمه در قصبه ریه واقع میشود هرگاه
تفصیل ضیق النفس هم باشد و گاه از حرارت کبد و قبح و درم هرگاه طبع
همراه داشته باشد هرگاه بجهت رطوبات بنجمه در قصبه ریه بوده باشد پاس دافع
دوس بر سینه هر دو لازم تا آنکه حرارت ظاهر شده رطوبات بنجمه را دود
نموده و در شربه و ادویه عاده استعمال تا آنکه لقطع اخلاط از سینه ببرد و بعد
از آن شرب مسهل نموده و دفع نماید و هرگاه از درم کبد باشد کبد را مالش نموده
و پاس دافع نماید و بجهت حرارت محدثه بضع درم داده و منقرض شود و علامتش آنکه پول
و بر از ریم الوده دفع شود و هرگاه از حرارت قلب و کبد بوده باشد پاس دافع و شرب
و ادویه بار و لطیفه استعمال نمایند

باب بیست و پنجم در معالجه درم شش

علامتش آنست بر مریض خواب متغیای طاری کرده بر مقام مادت پاس مختلف
با طرائف پاس نمایند بنجمه هرگاه که بکند مناسب تر است و اگر عال هر دو دست
خود را با هم کرده بر مرکز صدر مریض آورده و بعد بطور مذکور بر هیولای مریض
بیار و دفع است بعد از این مراعات سه نکته استان خود را بمقام مرض نشانه کند
و دست خود را حرکت دهد بطوریکه گویا اثرش را بر سینه خود داخل میکند بعد از این
دست خود را بر سینه شش استخوان دهد

باب بیست و ششم علاج ضیق النفس

علامتش بطریق مذکور است که احتیاط نیست که اندامی سیکه ضیق النفس دارد و همه
روزه غسل باید کرد اگر گرس باشد روزی دو مرتبه غسل کند و بعد از آنکه مرض از برای
حفظ صحت چند روز بهین غسل بد بوقت جاری بدارد تا بکلی رفع شود شیخ
مقصود آنکه از پاس مختلف آنکه رطوباتی که در قصبه ریه جمع گردیده قریب با بخار
ملن را تا تک نموده کند از مریض را صعب است تنفس را سوده کی پس از این
اگر بهت حرارت و از حرارت رطوبات بنجمه دوزب شده و نزدیک

محل یا از خلق بسمه و یا بول و از ارفع میشود

باب مہیت و عظم علاج سل و دوق

این مرض اکثر زیاده سحرانان عارض میشود اگر چه بجز مرض زیاده مشکل است احتمال دارد که
معالجه نشود لکن تجربه بطریقیکه در امراض ریه مذکور شده معمول دارد و گویا بقدر زیاده کند
که مریض را مقابل خود نشاند و دستش را در دست خود بگیرد و از دست دیگر سوزنیم
کند (شرح) علاج این دو مرض بسیار مشکل است لکن احتمال علاج دارد ولی
بدست متعادلی با مواظبه اغذیه و آشربه و لی با پس را بقدر نیاید که حرارت یقین
احداث کند و مریض را باید تقبلی از غذای لطیفه و افسانهای شیوا مشغول دارد که طبیعت
و خیالات را از همه امور اسوده و مشغول و دفع مرض نماید

باب بیست و ششم در علاج کبد

برگاه در فصل کبدستی ظاهر شود یعنی از حرارتیکه طبع ثانی اخذیه میدهد و از
در عروق با سارینجا جریان میدهد بجا که علامتش آن است که مریض خواب طبعی
طاری کرده بر معده و پاس طبعی کند (شرح) ابطال فعل کند که عبارت از
طبع ثانی غذاست بسبب رطوبات یا بر دوش حاصل شود علامت آن تب
بدن و بدان است زیرا که فعل ثانی که طبع کبدی تر قبل از غذا که قابل تغذیه و عبور از
عروق شریقه شده و بدن برسد بسبب قلت حرارت کبد باطل شده لهذا
تغذیه بدن که شریزان ظاهر میشود پس بجهت برطرف کردن حرارت در آن وجه نمود
برگاه مریض در نهایت استقامت می تواند ساکن شده و بکثرت ساعت حرکت کند
معالج معتدل انحراف جیاد از حرارت وجود خود قدری بران تحسین و فضا باطن
حرارت از قلب مریض نقل داده بکبد او برساند به نحوی که از قلب مریض دور
گردد بطوریکه کبد مریض تا آنکه بی نهایت حرارت غیر مزید حاصل حرارت قلب محلول
پس آنرا داده قدری سرد است و بکبد مریض بیاورد پس می باید که مریض در این حالت
زیر آنکه که میشود از غذا اعتدال نیافته حرارت کبد با وسعت کبد کرده و در ششها

کند می شود پس باید روزی چهار پنج دقیقه بنظرین پاس نموده در روز بعد از مریض صبح الود
که بالنسبه روز قبل قوه بدنی او تا چه حد است هرگاه بهتر است باز پاس نماید و هرگاه شکست
از زیادتی تریل و ضعف بخود معلوم است که قدری حرارتش مغرط شده و دوروزی
فاصله داده باز بهین دستور پاس نماید بشرط عدم حرکت مریض و آلا خواب
مختلطی طاری نموده پاس کند و هر روز چهره مریض را ملاحظه نماید و اگر شربه و غذیه
مریض باید در درجه دو و نصف حرارت و رطوبت داشته باشد

باب بیست و نهم علاج امراض قلب

علاجش آنکه خواب را بر مریض طاری کرده بر تمام جسم مریض استهسته پاس کند و اگر
بر قلب هم دست رانجان بدهند مفید است و وقت پاس کردن انگشت ابهام
مریض را در دست خود بگیرد و هرگاه احساس طپش قلب نماید فوراً عمل را موقوف دارد
(شرح) امراض قلبیه هرگاه از حرارت بوده باشد باید از قلب شروع در
پاس نموده تا غم تمام نماید که بالتبع حرارت استهسته است حرارت دست عامل
میل به لا نموده دفع می شود و هرگاه مرض از برودت معده بوده باشد پس پاس از قاع کف
و قلب منتفی ساخته پس از پاس لازم است که چند دقیقه بادستمال کرم بلاست
قلب را مالش داده بخار و دستمال کرم وید عامل بر حرارت قلبی او افزوده
رفع مرض شود هرگاه ضعف و قلب ظاهر شد بهتر است که از عمل باز ایستاد
فوراً قلبی با دلیجات و قدری تند که در نا بیهوش متعادل داده توله شود بخورانشند
باز شروع بعمل نمایند و وقت عمل را همیشه بین الغدایین قرار دهند قبل از نماز و
قبل از شام بفاصله یک ساعت که بدین لطیفه علاج مرض خواهد شد اما کمالش باید از صبح کردن
بند یک مرتبه بر او داخل شدن پیمیز نموده او را هر دو شستن چیزهای سنگین
نمودن یا آنکه در آب گرم رفتن در راه زیاد رفتن منع نمایند

باب سیتم علاج امراض معده و سوء هضم

علاجش آنکه خواب مختلطی را بر مریض طاری کرده بر معده پاس بکند

و اینکه مسخریم کرده باشند بجزیره بره بریض نباشند و هرگاه بخواهند از قاعده
 اسکلت سر علاج نمایند اینست که اول خواب مغناطیسی بر بریض طاری کرده عضویه
 فوق صدغ واقع است از دست مس کرده توجه تمام قوت بد بریض را
 کرنگی و عطش مفرط ظاهر میشود پس در آن حالت غذا بیکه سریع الهضم بود بدو بخورند
 و روز دیگر نیز همین قسم معمول دارند و لکن در وقتیکه عضوه مذکور را قوت میدهد
 باید احتیاط نمود که کرنگی چنان شدت نیابد که بترجیح شود که هر چه به پیوستگی
 بخوردن آن نماید هرگاه عامل بخورده که میزان کرنگی بریض بفرمان او شود و طریقه آنست که
 هرگاه عامل بر عضوه خوشخواری بالای صدغ بریض نکشت خود را بگذارد و فرد برداشته
 بریض زیاد میشود هرگاه غلام تر بخداشتهای بریض کم میشود و هرگاه نکشت را بکلی
 بیک طرف برداشتهای بریض بکالت اصلی میماند و هرگاه نکشت را زیاد زور
 بدهد بریض مبتلا بخمه یعنی غذا در معده متعفن شده از وقایعی متعفن میزند و علاوه بر این
 باید از استخوان فقرات ظهر که محاذی عضف است تا مقابل استخوان سینه معمولی را بکشد
 (شرح) مراد مصنف در این مقام معلوم نشده که از عضوه خوشخواری مراد چیست
 شاید محس عبور غزایه اعضا را مراد داشته باشد که از فشردن صانع بر محلیکه
 غذا عبور نموده بدن میرسد منع عبور غذا در رسیدن بدن نیاید لهذا تغذیه
 نمی نماید و معمول کر سینه میشود و قدری نکشت را خفیف تر بر موضع مذکور گذارد
 قدری غذا عبور نموده کمتر کرنگی اثر نیاید و باید دانست که کلیه سوختنم در هر ص
 از علویات و غذای فلیط مفرط خوردن حاصل میشود لهذا اگر بر طبیعت شده
 معده از کار خود باز میماند مثلاً یکی در جوش و چیزی در او ریخته که بخت شود بیفتد
 که در جوش است چیزی نه بخت دیگر در او ریخته آن چیز را هم که قبل از او در دیکت
 ریخته شده منع از طبع نیاید و دیکت را از جوش باز بیدار پس حتی الامکان با
 بریض را با لطف اغذیه سریع الهضم تغذیه نماید که گن بر او نشود در این صورت
 بزودی معالجه شود ولی شارح را عقیده این است که عمل معده را روز در ساعت

باستعمال از ششم و قدری کلاب یا باصنل ساییده یا با فلفل مالش دهد نافع
از پاس موضع مذکور است

باب سی و یکم عیلاج کرده و مثانه

علاجش برین طریق است که اثر مضططبی بتوسط پاسها بر عضو مادی برسانند
و بعد از آن بران عضو پاس نمایند و در تمام امراض احتیاج باید آب مسمر نرم کرده
بر مریض بنوشانند زیرا که این آب مرصده را تقویت نموده و تصفیه خون
می نماید و جسم را مستعد بر مسمر نرم نماید و در چنین امراض هرگاه بخواهند قیود طبیعت
یا اسهال بر مریض طاری سازند باید عامل مذکور را بر ناف مریض گذارند
و دست و دیگر پرشت مقابلش بنهند و هرگاه بخواهند استفراغ بر مریض را بکشد
بر سینه مریض بنهند و دست و دیگر بر طریقه مقابلش شرح را هرگاه ناک کرده و مثانه
را شسته باشد حتی الامکان باید طبیعت را تبیین دهد و نگذارد که حبس البول در او
ظاهر شود و در سنگت کرده علاوه بر پاس باید کرده را هم مالش داده هم ضا دیکه
ذوبان نکات نماید بر موضع طلائع نماید و حتی الامکان اخذیه لطیفه حاره یا شامه
و حرکت مغز نماید و هرگاه بخواهند با شکر اگر چه بسیار عیلاج است ولی در اول
اجتهاد مریض ممکن است بزودی عیلاج شود زیرا که هنوز رطوبات غلیظه مجتمع در مثانه
چندان منجمد نشده ولی هرگاه مزمن شود خوف تلف است و عیلاج ان ادویه حاره
بر موضع مثانه طلاء نموده و مریض را از حرکت باید بازداشت و اخذیه معتدل الحار را
و البودنه و الرطبه و کدناکت ادویه و چندان مواظبت نمایند که حبس البول در او ظاهر
نشود شاید طبیعت با استعمال ادویه و اشربه داخذه لطیفه ذوب ان نموده
از مریض بول دفع نماید و بی همد روزه بول نزاع باید در قاروره ملاحظه نماید هرگاه با تلج بول
مجموع شده لابد مریض احساس رفع و جمع نماید معالجه اش را قلیل قلیل ناقص نمایند
ولی باید مریض را از اخذیه و اشربه حامضه و کل شیه حامضه منع نمایند

باب سی و دوم عیلاج امراض حیم

هرگاه چشم کسی را ضعفی غرض شود یعنی از با صره اش بجا عمل مغناطیسی فایده دارد
 اگر نزول باد باشد با وجود غسل استراحت داشته باشد نیز بکنند بقسمی که از قیاسی باد وارد نیاید
 و درم کنند و باید قبل از پاس کردن نکشت خود مریض را از آب که بر او عمل مغانی
 کرده باشند بشویند و نکشت خود را بفاصله یک آنج رد بروی مریض بدارد
 و بغور در چشم مریض نگاه تیز نماید که مفید است چونکه آلات بصیرت متعلق به غ
 زیاد دارد و لهذا از پشت شروع کرده تا چهره که در پاس دس نماید (شرح)
 هرگاه تن مریض بکوبت رسیده باشد باید دانست که بسبب قلت حرارت
 غریزیه است باید بکلی از دفع خون قصد به پر معجزه و در غذیه و اشربه نهایت
 غلطیست را بنماید و از طرف مغز سرآپست کردن محاذی و داغ را پاس نموده
 و همه روزه دو دقیقه دو محصب واقع پشت کرد و نما بلاست مالش دهد و نظر
 در چشم مریض تیز کند که از همان نظر کردن در چشم او و طبوبات بنوسط سیرت حرارت
 غریزیه چشم عامل بطریق و معاد چشم جاری شده و رفع خواهد شد و هرگاه جوان و در سن
 شباب باشد باید دانست که از زنادتی قوه حرارت غریزیه و غلبه دم است
 چنانچه مریض با آب خنک داخل بر مغزالی پشت کردن صفا نموده تا چهل روز عرق شود
 و کاسنی را با سکنجین اوقات غلبه عطش بنوشد و عنایت و فقه و کوه
 و تخم حماض یک هفته بنوشد و امیران چینی را با شیر لوان که و خمر
 زائیده باشد ساینده بر اطراف چشم بمالند و زودی دفع خواهد شد
 و هرگاه مقدمات نزول باد است باید تصرف
 نمود تا وقتیکه نفخ بیاید باید با آلات جراحی
 سیل زنند و آب را خارج
 سازند و هرگاه سیل میو
 ست یا بنت شعر
 باید خراج آن چشم نمود

و در چشم
 و در چشم



باب سی و نهم در معالجه امراض سامعه و گوش

علاج گری که سبب بعضی امراض شده باشد باین طریق است که اول باید بطور کامل سر را بکشد و بعد بر هر دو گوش مریض پاشل زیاد نمایند و هر دو انگشت شهادت خود را بند نمایند و بر دست راست است است است و دم بزنند و ریخت دقیقه بیست مرتبه همین طور باید کرد تا اثر منفی طبیعی در بدن مریض اثر نکند بلکه در یک مجلس بیست مرتبه این عمل را جاری دارد که بسیار مفید است (شرح عقیده شایع چنین است که هرگاه ثقل سامعه از اثر امراض شده باشد بهتر است که از پشت کردن با شاخ حمامت روز و دو مرتبه بیست بار گوش بنمایند که ایریاج که موجب خفگی شده خارج شود و دم زدن بدست در محاذی گوش حکمت است که حرارت ذاتی دهن غلظت بسیار را ببرد و مضر را دفع نماید



باب سی و چهارم در معالجه امراض سامعه

علاج کلمات لفظی سبب امراض علاج اینکه خواب منفاطیسی بر مریض طاری نموده
و عضو نقل و لفظ را نیز کند و باید عامل متصل با او بکلمه نماید بجهت خلق مریض تنگ
شده بخوابد و جواب دهد که دیگر حرف من خلق مرا از زیاد حرف زدن تنگ
کردی بعنف خواهد بکلمه نماید آنچه هم اشاره کند که بس است عامل متصل حرف بزند
یعنی که من نمی فهمم تو چه می گوئی تا آنکه مریض از فریادی نموده قهراً به بکلمه می آید (اشج)
مراد اینست که چون بنفسه مریض از بکلمه زیاد منصرف است خصوصاً کلمات از زبان عاجز
و بکلمه نتواند چون کلمات سائل را بشنود علی جواب نمی تواند داد و خلقش تنگ شود
متصل عامل را اصرار بر پرسش نماید و بهیچ وجه منحل بدادن مریض
نشود تا آنکه مریض خورده خورده زبان باز نماید ولی شایع را عقیده است که بدادن آنکه
مریض مطلع شود احدی از اختیار تحریک نموده که یک مرتبه بر او داخل شده و
حرفهای نا معلوم با و بزند لابد او را خواهد و جواب میخوابد بگوید همین جمله زبان او باز
میشود ولی حتی الامکان قسمی کند که از خواب او بجا بگذرد خواب او را زیاد نماید

و همچنین حالت جوش و خروش او را غلبه کند عرق بر پیشانی او جاری شود و اگر آنگاه نموده
مرغف زدن را موقوف دارند



باب سی و پنجم در علاج تب و لرز بزرگه اینیمه حیرت

بیاورد چهارده توله از هفت جوش و آنرا در آنس که آخته بجدی که مخلوط شود
بعد از آن فلز که آخته لاجی بیاورد که چهار پنج طول و سه این عرض آن باشد لی وقت
نماید که لوح مزبور چهارده توله کمتر نباشد پس آن لوح را بجدی صقیل داده که صورت
در آن نمایان باشد پس آن لوح را بر کرسی قرار داده که قدری بلندتر از محاذی چشم باشد
پس هرگاه خواهد که دفع مرض از مریض نماید باید که کساعت قبل از موقوف آمدن تب
و لرز مریض را بنشیند تقسیم که سر مریض مقابل تقسیم باشد و مریض دوازده توله بنشیند و گفت
و دستار کشاده بر روی زانو بگذارد در لوح نگاه کند و حال خود نیز در عقب سر
مریض نشیند و به مریض بگوید که نظر خود را بعد از آن لوح اندازد و بطرف دیگر نگاه
کند و این عمل را تا بدون تب در بدن جاری بدارد و در روز اول فی الجمله شخصی

در تب می شود در عرض سه روز بکلی رفع تب دلرز خواهد شد و هر روز باید بعد از
 عمل لوح مذکور را با خاک و غل صاف کند که بمحلی شود و وقت این عمل در روز
 بوقت صبح و عصر است و در شب بوقت مغرب که هوا بکلی تاریک شد
 باشد و مریض باید در وقت این عمل با حضور قلب باشد و خیالش متفرق نباشد
 و در هنگام عمل مریض را حرارت زیادی محسوس شود بنا بر این باید قبل از اشتغال
 بعمل بدن بشوید تا آب و رای اساتید این اینست که هرگاه عامل لوح باشد زود بخوابد
 (که در اشع) کلیه امراض تب و دلرز را باعث رطوبات رقیقه و رقیقه است
 که غلبه مغلط با صفرا و رب مغلط با سودا است این معالجات حرکت و انتظار
 کشیدن و وقت آمدن تب است بیک نوعی از متغیلات و حکمت این یعنی
 بهفت طریقی که بطریق صفحه ساخته شده و از اصبغ منوده اند بطریقی آینه و مریض را
 در محاذی آن نشانند و نظر در آینه نمودن است که مریض کلیه حواس ظاهره و باطنه
 جمع شده و بجهت میشود و از تطویل نظر در آینه حرارت ظاهره و باطنه میل بظاهر
 میکند مریض را قبل از سرد شدن حالت تب حادث میشود مشروط بر توجه
 بجان مر است و اما حکمت نشستن آن شخص در عقب سر آن آنکه حرارت
 وجودی آن شخص بسبب محاورت آن بمریض اثر کرده بزودی عرق می آید اما
 حکمت آنکه هرگاه عامل یعنی جالس در نظر مریض خوش صورت بوده باشد است
 که کلیه طبایع را میل و توجه بکلیه قلبی و محبت طبیعی را با ثبات و نیکو
 می باشد خصوصاً حسن که در حقیقت واقع منفع قلب و جمع حرارت
 قلبی است لهذا حرارت را حرکت داده چون صورت آن
 در آینه نمایان شد که می بیند و حالاتش مشوش و متغیر شده
 و قلب به جان آمده حرارت از باطن میل
 بظاهر کرده فوراً گرم شود و لهذا
 هر قدر خوش صورت تر شود تب



باب سی ششم طریق تصفیه قلب یعنی تزکیه نفس و صفای باطن

بدانکه باید قبض از شروع در عمل دو هفته ترک اکل و شرب حیوانی نماید غذاهای
لطیف سراج الاضم و صالح الکیوس و الکیوس بخورد و باید در حجره تنها بخوابد بطوری که
سر را بجانب شمال گذارد و پایا بپیش بطرف جنوب باشد و چون سه ساعت
از شب بگذرد در حجره مذکور رفته چراغی روشن نموده بر دیوار طرف جنوبی حجره
تصویر شخص بزرگی یا قرص مضاف طبعی بیاویزد و بر بستر خود آرام گرفته بجهت قلب
نظر در آن صورت یا قرص مضاف طبعی بر خندد تا وقتیکه خواب بر او غلبه
نماید بعین دستور نایک هفته عمل نماید اشخاصیکه صاحبان جوشند در
روز دوم و سوم مطلبی بر آنها مکتوب خواهد شد و اما اشخاصی که بیدار تا یک هفته رفته

چیزی معلومشان لکن صاحبان هوش را بعد از چند روز مشق مداومت می نمایند
اشیا بپایه می بینند و دست را مطالب صد فرسنگ راه بر او مکتوف شده
و در آن واحد از گذشته داینده خبر میدهند حکمت آنکه پس از ترک حیوان
رشتهای نفسانی بجای زایل شده خواب هم بالنسبه کم میشود و نظر و ذهن بان
قطعه منفا طیس با صورت آن شخص بزرگ توهم از همه جا منقطع و بیگانه محض
مشغول لهذا خیالات متفرقه بجای از وجود او بر طرف شده در فتنه رفته عامل را
متوجه فهم مطالب و ترک خیالات متفرقه مینماید لهذا نفس که منقطع و صائم از امور
و خیالات موهوم شده ناچار بر طبیعت حقیقی لازم است که صور خارجیه را بر طبیعت
ظهور دهد و از جمعیت خیال هم اجتناب بعضی مطالب نماید و حکمت آنکه رطوبات
نافعه که باعث برگشت توهم و خیالات و بخرار است متصاعده از طلب طبع
که صورت بعضی خیالات عفن موهوم است بجهت عدم قوت و حاجت بدن از تحمل
طبیعت حیوانی تغذیه مینماید و از کثافت قلب انسانی را صاف نموده صیقل میدهد
ایشان خارجیه سهولت در خاطر قلش منعکس میشود اگر چه صورتی در زیر دارد آنچه در بالای
کویا منصف را در این مقام نظر فی چندان از خود بنوده که بتواند مطالب را از روی
حقیقت بشکافد تقلید آنرا بطلب را نقل نموده ولی شارح را عقیده نیست از ترک
حیوانی نه است که گوشت و روعن و آنچه از حیوان بعین می آید بخورد بلکه این عمل
خلاف قول خدا و پیغمبر آن است مراد از قول بزرگان این که می فرمایند ترک
حیوانی یعنی صفات حیوانیت را ترک نموده متمصف بصفات الهیه شوند
تا تجلی حق در این قلب شام شود زیرا که دیوچه بیرون رود فرشته در آید همچو
صفات حیوانیت از وجود او خارج شد قلب از غیر خدا خالی و محل تکلیفات الهیه شود
بمقتضای کلام مبارک حدیث قدسی که لایسمی ارضی و لایسمانی ارضی و لایسمانی لایسمانی
قلب عبده المؤمن معلوم است لایعلم الخشب لا الله شکایمکه محسن بخلات الهیه شد
قلب مؤمن خبر از ضمایر و میضبات میدهد بزرگان مطلب را درست فرموده اند

ولی رفته رفته حرف بدست عوام بجا ره افتاده و صورت را گرفته از معنی
 غافل نکس انسان است که بخورد و بپاشد و خلاف قول خدا و پیروی هوای
 نفسانی بنماید و الا در صورتیکه قوه نیست که پیر و شهوت شود بی نیازی بجاوردی
 ستوده است کاری نگورده و در جمستی نگشیده چنانکه مشهود است حلال محمد
 حلال انی یوم البیعه و حرامی حرام الی یوم البیعه چرا شخص ضریرا که حق مقرر فرموده
 خوردن از شخص از خود ممنوع دارد بی مطلب که خوردن مستواتر اولیای حق
 رسید و بلکه خداوند کلام مبارکت میفرماید و اگر شر بود لا تسرفوا زیرا که
 کل بر طبیعت شده بر خواب و خورافه شخص را از توجه بجد باز میدارد اللهم
 اگر بعضی از بزرگان هم فرموده اند نظر ببال و طرف مقابل بوده که شاید بعضی که
 فرموده اند وانی بخور اگر چه منع اطاعت نکند و کم بخورد و الا اگر چنین باشد با کلام خدا
 و الله اطهار و حلال می شود و فاضل

نوعی دیگر در تصفیه قلب

بیاد در یک کاسه بجز شغافه باقیسم و در اصل از آب در شست

از حصه سیاهی نقره که در فن عکاسی مشغول است بمالند باین



و از آن شک نباید پس بوقت
 نصف از شب گذشته غسل کرد
 و در حجره تنهارفته و حصیری انداخته



بر آن نشینند و در آن پایله مذکور بقدر بماند چنانکه سیاهی

نایلید شده آب کند در مقابل پایله چراغی باقیسم روشن کند و فانوسی از کاغذ

بسیکه روشنی چراغ بیک
 پایله افستد پس بجز
 اوقات بعد از چندی
 مبدل بخیمری یا بنارنجی



گورده بر آن چراغ بگذارد
 هرگز نشسته در میان
 قلب نظر در آن کند اکثر
 این سیاهی در پایله نظر

بر و غیره در آن مشاهده میشود بهین پنج مشق نموده رفته رفته بعد از چندین عجب
بسیار خواهد دید شرح مخفی نماند و در این فقره اخیر غیر از مطلبی که است این
فقره گویند قائل در این فقره این بوده که خیالات را بیکت جت قوت داد
لغی اوقات از بخت خیالات عجب مشاهده نمودن ممکن است و شایع است
مسیحی خیالات نمود چنانچه بهین فقره بخت خیالات و عمل بر بود را بعضی که دعوی
تسخیر جن نمایند مشاهده شد

نوع دیگر بخت خیالات

قبل از طلوع آفتاب در محض غلظت غلظت دانه از جویات هر چه باشد
در پیش روی خود گذارده و نظر در آن بند و بطوریکه پاک چشم بهم نخورد
و اگر چه از اول قدری بچشم صدمه میرسد لکن رفته رفته عادی شده بجای میرسد که
آن دانه از خیر کی چشم خود را نظر میشود اوقات دانه بزرگتر از آنکه از دو بنویسند
کند باز بعد از چند روز مشق آن دانه هم غایب شده بعد از آن بر صحنه از کاغذ
یکت نشان مدور از سیاهی کشد و آن کاغذ را بر دیوار بچسباند و نظر در او بند
ابتدا در کرد و اگر در آن نشان روشنی معلوم خواهد شد و رفته رفته آن نشان سیاهی
بکلی مفید معلوم میشود پس در شب نظر در چراغ بند و تا دقیقه از آنم کامیابی حاصل شود
پس در صحرای رفته بوقت طلوع آفتاب بر قرص خورشید نظر بند و بهین قسم
وقت غروب آفتاب نیز عمل نماید اما از این عمل حرارتی در قلب احساس میشود
اعمال کند مضر نیست پس بر ماه بهین قسم نظر بند و تا دقیقه از آنم کامیابی
اوقات بهمان طریق مذکور در جای خلوت رفته و در آنوقت چشم خود را بند
نموده توجه بقلب نموده آنچه که اراده داشته باشد منکشف شود و این مشق
از سایر مقام فائده اش زیاده است و اول فائده عمل آنست که عامل این
متداند هر مرض را فوری دفع نماید باینطور که در یکت کیلاس بقدر دوسه توله
اب کرده هرگاه خلعت از برودت است به صورت آفتاب تسخیر در وجودش

نماید و هرگاه از حرارت باشد تصور ماه در آن وجود پدید نموده و رفع مرض شود
و پس از آن ریاضات هرگاه نفخه در آب دمیده بر فیض دهد و زودی صحت یابد
و خاصیت دیگر آنست هرگاه عامل این عمل بخوابد در محبت تاریکی برود پس
یکست و دو دقیقه بر روشنی چراغ نظر بند و آنوقت هر جا خوابد و او که روشنی
در اطراف او ظاهر شود عامل این عمل باید مریض باشد و ترک حیوانی نماید حتی آنکه
اغذیه حاره استعمال ننماید و روز و دو بار غسل کند (شرح) حکمت این فقره
آخر هم چندان تجاویز با قسم سابق ندارد الا آنکه ریاضت چشم و حدش بحدی باشد
که بتواند قرص خورشید را ملاحظه نماید بلکه از حرارت خورشید بان حرکت فواید
که در چشم ظاهر شده اثر فیزی در او ظاهر شود و چون تمام حرارت بدنی بالتبع
حرارت اکتاب متضاعف شده چشم میرسد حدت چنان میشود که بتوان چنانکه
سابقاً از دور نمیدید حال مشاهده نماید و چون حرارت وجود بکلی عروج نموده
وجودش از حرارت که بواسطه تقترن در رطوبات بدنی تخیر نموده تمام میشود
لذا بعضی اوقات بطور ملاحظاتی بعضی مطالب همه را در میآید

نوع دیگر

بیاوریم و همه روزه کل تازه و در محبت خلوتی شسته و نظری بر آن گذارد
که این کل خشک میشود و همه روز این عمل را در وقت صبح و شام تا دو ساعت
بکند تا روزیکه این کل خشک شود آنوقت باید دانست که مرحله اول را قطع نموده
و طی کرده پس از آن همین پنج مذکور روزی دو وقت بر همان کل خشک شده نظر
بند و تصور کند که این کل خشک شده بهتر شد باید دانست که در عمل کامیاب
شده و نماید این عمل بعد از شش ماه ظاهر میشود و این عمل بسیار است (شرح)

ان در طلب قبل مذکور شد

باب سیم طریقی حضار ارواح

در این کتاب
تجرباتی است
که در این
کتاب مذکور
است

بر آنکه هرگاه بخوابند روح را حاضر نمایند باید بقاعده اهل تصوف حلقه نشین
 باین قسم که در مکان خلوتی میزدوری گذارده و در اطراف آن چند
 کرسی نهاده که از چوب باشد جای نشستن آن لکن باید اهل حلقه کمتر از نوزده
 و زیاده از ده نفر بنشینند و باید همگی اهل حلقه بایکدی که تخت در پیشگاه حقیقی
 باشند زیرا که هرگاه مرد مغزور فاسقی در میان حلقه باشد روح اختر از او
 اندک نمینماید پس اشخاصیکه بحجت حلقه معین شده اند بر اطراف میز حلقه زده
 بر کرسی قرار گرفته هر دو دست خود را بر آن میز گذاشت و بقیسمکه دست راست
 هر یک با دست چپ دیگری ملحق باشد و همگی توجه بر یکست مطلب نموده
 با حضور قلب و حواس جمع روح هر کسی را که میخوانند بطلبند باید همگی صورت
 و شکل صاحب روح را در قلب خود تصور نموده و توجه خود را همگی بر نصاحب
 روح نموده باشند تا ده روز بهین طریق مداومت نمایند تا آنکه
 یکی از اهل حلقه از حالت طبیعی بیرون رفته حالت روحانیت در او ظاهر
 میشود و هرگاه بعد از مدت مذکور تغییر حالت در هیچکس از ایشان ظاهر نشد
 باید هر یک از حلقه محل نشستن خود را بدل کنند پس از آن باز شروع در
 عمل نمایند که آن حالت مذکور ظاهر شود چون آن حالت رخ نمود لازم است که
 او در حلقه نشستن را بطرف شمال در و در اطراف جنوب کرده بنشیند
 و باید از اهل حلقه یکی را افسر در رئیس قرار دهند که همه محکوم حکم او باشند و باید
 رئیس در مقابل آن شخص که از حالت طبیعی خارج شده بنشیند و هرگاه در آن مکان
 استماع صوتی احساس شد و یا اینکه پام نیز حرکت کند باید دانست که روح
 مطلوب حاضر شده و وقت همان شخص رئیس باطنی و طاعت پرست که هرگاه
 کسی آمده است بکار جواب دهد پس اگر یک یا بیشتر کرد (الف) قرار بدهد
 و اگر دو بار صد کرد (ب) و اگر سه بار صد کرد (س) و اگر چهار بار صد
 کرد (ج) علی هذا القیاس تا تمام صروف تنهی و در بعضی اوقات

صد انی اید بلکه نکشت دست یکی از اهل حلقه حرکت میکند باید دانست که
 آن شخص حالتش تغییر کرده فوراً مدد سی برپشتش داده و زیر دست او کاغذی بگذارد
 بر سر او لی بکند جایش را خواهد نوشت و گاهی چنین معلوم میشود که شخص معمول
 که حالتش تغییر کرده در خواب است و در آن حالت مکالمات محل محلی کند
 باید دانست که روح کسی امده انوقت هر سوالی که بکند جوابش را از معمول
 خواهد شنید و بعضی اشخاص که حالتشان تغییر کرده ارواح ظاهر میشود و بعضی
 اوقات او را بنظر میرسد که بر دیوار هر دو طرف روشن نوشته شده بخواند این
 شخص معمول هرگاه روشن کند ترقی خواهد کرد بطوریکه ارواح محسوس شده در نظرش میآیند
 و با او صحبت میدارند و گاهی میشود که اشیا نیکه در امکان گذارده بیرون
 بیرون و داخل میآید بدون آنکه کسی دیده شود و گاه دیده میشود که بر هر شیئی و
 ذیروحی و غیر ذی روح که در امکان هستند بنظر میآید روشنی مثال نور از آنها بلند
 میشود آن نور را کسی نمی بیند مگر آن کسیکه معمول شده چنانچه بر کسی خواب
 مغناطیسی طاری میکنند از آنها هم این قسم روشنی ظاهر میشود و بر تجربه رسید
 که هرگاه اهل حلقه روح مخصوصی را تصور میکنند روح آن کسی بنظر میآید که از
 دوستان او باشند یا یکی از اهل حلقه چنانچه نجات مغناطیسی جذب اینست
 میکند همان طور آنجذاب روح بار و اح میشود باید دانست که از ارواح سوال
 حلقه نباید کرد چه که روح را معامله مبشل باید کرد یعنی مطالب روحانی باید پرسید
 و هرگاه روح مردان بدو کناه کار بیایند شروع بگریه و زاری می نمایند پس باید
 انوقت در حق آنها طلب اعززش از درگاه قاضی الحاحات نموده ایشان را
 تسلی دهد و بعضی ارواح که می آیند هم خود را ظاهر نمیکند بلکه بشاره میگویند چنانچه
 مصنف گوید که وقتی هفت نفر را در حلقه نشانیده شروع بخواندن مناجات
 و ذکر نمودم که معمول بهوش شد دیدم شخصی در مقابلم ایستاده خوب نگاه
 کردم دیدم شخصی بود که در یک سال قبل وفات کرده بود پس اهل حلقه گفتیم که چنین

این گیسو محض گفتن غایب شد لکن در جسم معمول لرزه افتاد و سرش را بر زمین
 گذارد و تحسین شد من و دو نفر دیگر مد کرده او را بلند کرده بر سر بری خوابانیدیم
 و شروع کردم پارس کردن بر جسم او تا که آرام گرفت لکن شروع کرد
 نمودن از او سؤال کردم که تو کیستی اسم خود را بگو جواب داد اسم خود را
 ظاهر نخواهم کرد و گفت زیاد زحمت و عذاب بر من است اکنون در صدم
 هستم پس از آن شروع کردیم که من چند سؤال از او کردم سؤال اول این بود که
 تو در دنیا چه مصیبت کردی جواب داد دنا فرمائی خدا را کرده ام اکنون بخت
 نیک و تار یک تپلا شدم و هر روز بفرمانی تازه مبتلا هستم پس من شروع بخواندن
 مناجات نمودم آنگاه معمول دست و پا را جمع نموده گفت اکنون قدری آرام
 شدم و جسم معمول سرد شد و غرق بسیار گردا تو وقت بروز گفت که حالا بیرون
 شو پس بر معمول پارس نقشب مفرطی کردم تا بهوش درآمد شرح
 مطالب مروره بهم بگوین اثری داشته باشد و لکن آنچه اسبابید این من
 و عقیده شایع است این است که اولاً باید شخص عامل مطلوب خود را بین
 نماید که گیسو پس از آن بداند حالت و طبیعت آن شخص مطلوب هر چه
 میباشد همان قسم که میل و مست عمل نماید در حالت توجیه در محل تنهائی و
 با طهارت و غسل و وضو چند رکعت نماز حاجت بگذارد و چند روز تمام
 غذا یعنی از معاد کمتر بخورد بلکه حتی الامکان استیای که فضله آن کم باشد بخورد
 و بنوشد پس از آن روی قبیل نشسته متذکر بذر که می شود ولی نه آنکه از سر زبان بیاید
 بلکه از حلق آن ذکر را داد نموده انقدر بخواند که حالت بیوشی از برای او ظاهر
 شود البته مطالب بنوعی در حایات کشوف در روح مطلوبش حاضر شود
 مشروط بر آنکه توجیه را از اشخاص دیگر منقطع نموده و با کمال ادب خیال گان
 کند که در مقابل مطلوب خود نشسته گردان را که گرفته متصل در نهایت
 خضوع و خشوع مثل لیکه التماس التماس نماید می کند که شود تا یات هفته

پس از آنکه حالت غش شب اول ظاهر شود شب ثانی چنان شده باید زیاده
شد که شود تا حال شب پائی بجهت او ظاهر شود تا شب جمعه باز بقاعده
همیشه نماز کند و تجمیع بجای آورده و در بطرف قبله این دعا را بخواند یا ای
دری و سید و معالی و مالکی در جای آنی حاضر که بک و متوکل الی باب فیضات
و منکر باذکار استسکات آن سحرلی روح فلان بن فلان فی هذا المكان
بجفت و بجی اولیاکات و اصفیاکات لا یطردنی من بابک یا الله یا
یا الله پس آن اذکار را بدستور العمل مزبور از خلق ادا کرده تا هنگامی که
حالت غش از جفت او حاصل شده و روح مطلوبش بنظرش آمده جواب
و سوال نماید و بسا می شود که او را خواب ربوده در خواب مطلوب
خود را مشاهده نموده مقصودش می پویند

باب سیم ششم در صفات عامل مسریم

اول باید عامل در وقتیکه مسریم میکند دلیر و صابر و متذرت باشد
دوم اگر چه این قوه مغناطسی در هر فرد بشر خواه مرد و خواه زن
موجود است لکن مناسب چنان است که عامل زن باشد اگر چه مرد نیز
می تواند بر مرد و زن هر دو عمل نماید بهتر این است که اگر معمول زن است
شوهرش مناسب است که عامل و بشود اگر معمول مرد است و جه مت
قرین است و بجهت عمه و خاله و خواهر و دختر و کسانی که قرابت
دارند حسن است زیرا که سلسله قرابت درین عمل تاثیر عظیم دارد

سوم عامل باید از علم قیافه و علوم دیگر خبر باشد

چهارم عامل باید همیشه خود را نظیف و پاکیزه نگاه دارد و غذای
سیرج النعم و صالح الیکموس بخورد و از مکوات و ادویه جات حار و پزیر
نیز اجتناب نماید زیرا که از خوردن چوایی

و اشیاء حار و بقوه مغناطسیمه ضرر می رساند
 پنجم عامل باید مکانیکه سمریزم می کند خالی از اختیار باشد و تاریک
 باشد و با صفای نیز باشد و از چیزهای خوشبو نیز در آنجا موجود باشد و باید
 وقت عمل را یا صبح قریب افتاب یا در شب سکه ساعت
 از شب گذشته قرار بدهد

باب نهم و در نصایحی که باید عامل مخفی فرزند

اول بدانکه علم سمریزم علمی است نفیس و خوبی آن از مشق که در آن معلوم عمل
 میشود هر کس که قدری هوش و سلیقه داشته باشد می تواند این عمل را
 در مدت پانزده یوم بیاموزد اگر بموجب قانونیکه در این رساله مندرج است
 رفتار نماید اگر چه در مبادی این علم بر قندی قدری سخت است لکن همیکه
 مواظبت نمود و رفته رفته مهارت در وجودش ظاهر شده معمول را
 در یک مجلس می تواند خواب طاری نماید

دوم عامل باید معمول را بلامیت مس نماید و گذارد معمول را در یکری
 مس نماید هرگاه دیگری معمول را مس نماید قوه مغناطسیمه و باغ معمول کم
 خواهد شد و در بدن مریض تشنج ظاهر میشود و معمول متعوب خواهد گردید
 سوم باید عامل کسی را در میان جمع کثیر معالجه بعمل مغناطسیمه نکند

چهارم عامل را مناسب نیست که از معمول سوالات بیوده نماید
 که به سبب آن معمول در جواب دادن بهرارت اندو دل بر ضلالت افتد
 کلمات فطرت که باید زیاد و صفت پاد و بنزد چنانکه یاد کرده شد

پنجم عامل را مناسب نیست و فیکه معمول غذا خورده باشد غسل
 مغناطیسی بر او نماید بلکه اوقت شروع در غسل نماید که غذا تحلیل یافته باشد
 یا بین آنکه این باشد زیرا که غسل مغناطیسی باید اثر در اعصاب نماید و در صورت

طایفه حرارت طمس که استمالش موجب دفع مرض است مذهب حرارت
غریزی عامل میشود و غذا را زود تر از جهت دفع مرض مستلزم برض جوع میشود
ششم عامل باید در وقت عمل از زحمات کشتن روز و زدن احتراز نماید
هفتم عامل هر قدر قوی البینه باشد نباید در یک روز زیاد از سه مرتبه بر کسی
عمل مفناطیسی نماید زیرا که در قوای عامل ضعف پیدا میشود پس هرگاه عامل در خود
لقابستی دید با بنظر مراقبه نماید که بحالت اول بازمی آید و قوه مفناطیسی او
زیاده میشود بسبب اینکه آفتاب مرتبی و مقوی و منتهی تمام اشیاء موجودات است
هرگاه حرارت جاذبه و قوه مفناطیسیه در وجودش بسبب تأثیر اشیاء
باراده از ماکول و مشروب یا از خارج کم شده باشد بسبب حرارت شمس
یا قوه جاذبه شمس که متصرف جمیع اشیاء است در وجود اثر کرده حرارت
برکنده شده میل بنفس خود نموده کم زیاد شده قوت میدهد

هشتم عامل هرگاه در بدن خود یا در بدن معمول احساس گرمی یا سردی
نماید آنوقت ترک عمل نماید بسبب اینکه هرگاه در بدن عامل برودتی باشد
بجنس بر بدن معمول تأثیر نموده قشر بریده در بدنش حاصل شده اسباب ضعف
بنیه معمول میشود و کذا که هرگاه حرارت فوق العاده یعنی خارجه در بدن عامل
احساس شود آنهم مزید بر حرارت وجود معمول شده مورث مرض می شود
زیرا که حرارت خارجه است نه حرارت غریزیه که نافع بوده باشد موجود
مریض را اما از حرارت یا برودت وجود معمول مراد مصنف معلوم نیست
چه بوده است که ترک عمل را نماید

نهم عامل باید امراض مضر را علاج نکند پس هرگاه مجبور به علاج کردن بوده
باشد باید مریض را لمس نکند بلکه بقوه ارادی دفع مرض را نشانند زیرا که در وقت
لمس مرض از وجود مریض سرازیر گشته مجرای هم مریض شده در انحالت طیب
متبلائی بهمان مرض چگونه میتواند قبل از علاج خود اندام بعلاج ادا نماید

مذهب
حرارت
طمس
غریزی
عامل
میشود
و غذا
را زود
تر از
جهت
دفع
مرض
مستلزم
برض
جوع
میشود
ششم
عامل
باید
در وقت
عمل
از زحمات
کشتن
روز و
زدن
احتراز
نماید
هفتم
عامل
هر قدر
قوی
البینه
باشد
باید
در یک
روز
زیاده
از سه
مرتبه
بر کسی
عمل
مفناطیسی
نماید
زیرا
که در
قوای
عامل
ضعف
پیدا
میشود
پس
هرگاه
عامل
در خود
لقابستی
دید
با بنظر
مراقبه
نماید
که بحالت
اول
بازمی
آید
و قوه
مفناطیسی
او
زیاده
میشود
بسبب
اینکه
آفتاب
مرتبی
و مقوی
و منتهی
تمام
اشیاء
موجودات
است
هرگاه
حرارت
جاذبه
و قوه
مفناطیسیه
در وجودش
بسبب
تأثیر
اشیاء
باراده
از ماکول
و مشروب
یا از خارج
کم شده
باشد
بسبب
حرارت
شمس
یا قوه
جاذبه
شمس
که متصرف
جمیع
اشیاء
است
در وجود
اثر کرده
حرارت
برکنده
شده
میل
بنفس
خود
نموده
کم
زیاده
شده
قوت
میدهد
هشتم
عامل
هرگاه
در بدن
خود یا
در بدن
معمول
احساس
گرمی یا
سردی
نماید
آنوقت
ترک
عمل
نماید
بسبب
اینکه
هرگاه
در بدن
عامل
برودتی
باشد
بجنس
بر بدن
معمول
تأثیر
نموده
قشر
بریده
در بدنش
حاصل
شده
اسباب
ضعف
بنیه
معمول
میشود
و کذا
که هرگاه
حرارت
فوق
العاده
یعنی
خارجه
در بدن
عامل
احساس
شود
آنهم
مزید
بر حرارت
وجود
معمول
شده
مورث
مرض
می شود
زیرا
که
حرارت
خارجه
است
نه
حرارت
غریزیه
که نافع
بوده
باشد
موجود
مریض
را اما
از حرارت
یا برودت
وجود
معمول
مراد
مصنف
معلوم
نیست
چه
بوده
است
که
ترک
عمل
را نماید
نهم
عامل
باید
امراض
مضر را
علاج
نکند
پس
هرگاه
مجبور
به علاج
کردن
بوده
باشد
باید
مریض
را لمس
نکند
بلکه
بقوه
ارادی
دفع
مرض
را
نشانند
زیرا
که
در وقت
لمس
مرض
از وجود
مریض
سرازیر
گشته
مجاری
هم
مریض
شده
در انحالت
طیب
متبلائی
بهمان
مرض
چگونه
میتواند
قبل
از علاج
خود
اندام
بعلاج
ادان نماید

و لازم است بر معالج در امراض مسریه که تمام اسباب مریض را بجا نموده
و یک نفر که مبتلا بهین مرض شده و تحت پانته بر مریض بکارند که خادم او باشد
تا اینکه بکلی رفع مرض شود انهم منقسم بر چند قسم است که تفصیل آن در کتب طبیه
مذکور است

و هفتم عامل باید معمول را در عمل تصفیه قلب و تحقیقات مجبور کند زیرا که
محتل است که نقصان دماغ دارد اید زیرا که اعمال تصفیه قلب تماماً راجع
بنازدا و تحقیقات و اذکار است و غالباً غاشش راجع بجزارت مختلط با
سودا ویت است لهذا خوف آن است که پوست دماغ حاصل شود

منجم بخشنون یا سرسام شود

یا زده هفتم عامل باید گفتگو و هرگاه که از معمول در حالت خواب بطور
رسیده بحالت طبیعی بیا معمول نکند زیرا که در حالت تصفیه قلب همان بار را
بنظرش در آورده باعث اختلال دماغ و پریشانی حواس میشود زیرا که
خیالات و امور تصفیه قلب راجع بحجیت حواس است هرگاه که گفتگوی
در خواب با و گفته شود لابد مزید پران خیالاتش شده و او را از کار باز میبرد

بلکه منجم بعضی امراض عصبانی مثل رعشه و لقوه خواهد شد

و دوازدهم عامل در هر حال مواج معمول توصیف از معمول نکند زیرا که
معمول مغرور بخود بالیده و متلاک و فریب خواهد شد زیرا که بنای این عمل
تکثیر بر صدق در استی و خلوص نیست و درستی متین و انقطاع از غیر است
همینکه مغرور عارض گردد او را از ساحت قرب حضرت حق دور ساخته و بخالات
فاسده مبتلا نماید و بکلی نائمه شوقش منجم شده هر قدر مشغول شود بی نتیجه خواهد ماند
سیزدهم عامل هرگاه عامل بخواب معمولش در تحقیق مطالب کامل شود باید
در حالت خواب ذهنش را بخالات دیگر مشغول سازد و مضمون را تبدیل
نکند زیرا که همین که خیال اشتغال بیک عمل دارد و توجه بیک عمل لایق

پیش میرو و لی هینقدر که خیالش بجهت منهدم مختلفه مبسوط میگرد و ناچار باید
تمام انهار از پیشین هر و پس از عده بر نیامده از همه باز می ماند
چهار و هم باید عامل در نظر داشته باشد که اصل مقصود از استعمال ممر نیم
بجهت کسینکه مصیبت زود باشد یا مبتلای برض باشد که باید از این بقاعده
سلب امراض را از مریض نماید و الا محض تماشا و کار با بی ناشایسته جایز نیست
زیرا که قلب مصیبت زود و ضعیف طاقت مداوای یاد و اندارد و گذرکات
مریض هم طاقت و بنیه بجهت شرب و داندارد و فوایجی تحسین می رود و طبیعت
دفع مرض مخفی را میکند لهذا از این طریق محالجه لطیفه بجای دفع مرض نمی نماید

هرگاه بقاعده عمل شود

پانزدهم عامل باید از معمول نخلان غریب و عجیب سوال نماید و او را مجبور
نکند که جواب عمل بدد هر چند که قوت ارادی عامل زیاده باشد باز هم
نمی تواند که معمول را در حالت روحانیت مجبور دارد زیرا که در عقاید
وامور است مریض با معمول اعوجاج ظاهر شده از طریق غرض خارج

و عمری لازم است که بر حله اول باز آید

شانزدهم عامل تا وقتیکه از معمول خود در حالت تصفیه قلب الطینان
کامل نداشته باشد نفعی که در حالت خواب معمول تجویز کرده باشد بجهت
مرض و غیره نباید استعمال نمود زیرا که ممکن است در حافظه و ذهن معمول
خللی شده باشد و فقط بگویند زیرا که هرگاه تصفیه قلب شده باشد ناچار
مطالب غلط بزبانش صحیح جاری شده و نزدی حاصل میشود ولی بخلاف عین
تصفیه قلب که مطالب درست غلط بزبانش جاری شده و ثمری بهم ندارد

باب سی و نهم نضایحی که لازم مرمعومل است

اول معمول مبتدی باید تا تواند یکست نفر مخصوص را عامل بخود قرار بدد

و از یک نفر عمل گیرد زیرا که در ادقائیکه عامل مشغول عمل است طبیعت
در وی معمول را بدست آورده عمل را بر وی صورت میدهد بخلاف آنکه
هر روزی یک نفر عامل باشد تا عامل اول مزاج معمول را می یابد روز دیگر
عامل دیگر مزاج معمول در دستش نیست مشغول عمل میشود هم بطول می انجامد و

هم در عمل خطا می کند

دوم معمول باید کسی را که دوست خود می داند عامل قرارند بلکه معمول
کسی باید باشد که غرق محبت او است دلیل آنکه هرگاه عامل دوست شود
و غریق محبت معمول نمی تواند راضی شود که معمول را در تعجب انداخته و همه
روزها مزاجش را بدست دهد بلکه حتی الامکان میکوشد که اسباب یکنامی در نزد
معمول را تحصیل نماید

سوم معمول باید یکناسمیکه عامل ختال حواس و یاد در حالت تغییر باشد
انوقت از او عمل نگیرد زیرا که در انوقت عمل تاثیر نمی کند دلیل آنکه
عامل که حواسش مختل شده لابد در اعمالش خطا ظاهر شده و هم عملش مؤثر
نیست و هم احتمال ضرر و خطر دارد و پس باید عامل در یکنام عمل تمام

حواس ظاهره و باطنه را در عمل جمع نماید

چهارم معمول مریض هرگاه بجهت دفع مرض بخوابد کسی را عامل قرار دهد
باید اعتماد کلی با او داشته باشد و دوست خود بداند چنانکه دلیالش

در شرط دوم ذکر شد

پنجم معمول هرگاه شخص مریض را عامل خود قرار دهد نفس غالب آن است
که مرض آن شخص در او سرایت کرده و همان مرض عارض وی خواهد شد
و عامل نیز از این مشابهه می نماید دلیل آنکه عامل مرض دیگر و معمول
مرض دیگر دارد و هر دو مبتلا بر مرض یکدیگر میشوند و بر شخص مریض مرض دیگر داد و
می یابد در انوقت طبیعت مشغول دفع مرض سابق است و از مرض لاحق

باز مانند خوف است میرود پس عامل باید شخص معتدل المزاج بوده باشد
معلوم است عامل مریض چگونه می تواند دفع مرض از دیگری نماید
نایافته از صحت بخش کی تواند که دهد صحت بخش د حال آنکه بحسب مرض
خود هم نمی تواند مگر مریض معمول بدن را چار در علاج خطا میکند
ششم معمول قبل از آنکه خود را تسلیم عامل نماید صفات و حضایل عامل را
باید بداند زیرا که عامل اثر ذاتی خود را بمعول می رساند و طبیعت او را مبدل میگرداند

باب چهلیم در تشخیص کسانی که استعداد قبول از عمل عامل دارند

اگر چه بر هر فردی از افراد بشر میتوان اثر قوه جاذبه را رسانید الا آنکه
به سبب بعضی از عوارضات مختلفه در هر وجودی اثر یکسان نمی شود زیرا که
هر کس استعداد این مطلب را ندارد پس هرگاه کسی بخواهد بر سراسر این علم
مطلع شود باید ملاحظه امرین را بنماید یکی آنکه بشناسد کسانی که قوه جاذبه را
اثر میکنند معمول قرار دهد و دیگر آنکه بداند و بفهمد کسانی که لایق هستند که
درجه اعلاای این علم را حاصل نمایند زیرا که هرگاه شخص قابل نباشد یعنی قوه
جاذبه اش قسمی نباشد که قبول فعل از عامل نماید بی ثمر و این سر و کوبیدن است
اما طریق معرفت آنها صیغه اثر قوت جاذبه را برزدی قبول میکند آنکه عامل
چند نفر را در یک محل نشاند و با آنها بگوید که دستهای خود را بلند نموده و بقبضه
کف دستشان بالا باشد و عامل انگشتان دست راست خود را بخاک
پاشانی آنها داشته متواترا چند مرتبه از بالا بپایین آورده معلوم خواهد شد
که هر کدام یکت زودتر یا غیر عمل میشود و علامتش آنست که آنها در بدن خود
حرکت اثر می مختلف ازان حرکت مختلف احساس می کنند مثلاً
یکی برودت و یکی حالت قشعر برده و در یکی هم که در یکی صداع در هر کدام
که یکی از این علامات ظاهر شود بداند که خواب نزود و بر او اثر خواهد کرد

باین روش متیواند ماده و قابلیت هر شخص را معلوم ننموده و علامت
 دیگر آنکه باید معمول طبع و نازک اندام و خوش مزاج باشد و در اشخاص
 مریض و ضعیف البته نیز زود موثر است دیگر آنکه معمول باید نسبت باطل
 کم سن تر و کم بنیه تر باشد و طبیعتش مخالف طبیعت عامل باشد اما طریقی
 دیگر بجهت معرفت معمول که مصنف را عقیده است اینست هرگاه بخواند
 کسی را برای معمول نمودن بیازماید اول باید بگویند که چشم خود را بر هم بند
 و راست بایستد و عامل نزدیک او آمده تمام انگشتان خود را بهم وصل
 کرده قریب پیشانی معمول ببرد و نایک لمح بجانب ابرویش بدون
 مس کردن نشانه بزند و دست خود را پس بکشد و در دل تصور کند که
 او را بسوی خود میکشد بطوری عمل بر او تأثیر میکند که هرگاه کسی او را نگاه
 ندارد می افتد پس چنین اشخاص لایق معمولیت اند و لیس اینکلمات
 آنکه بر عامل باید واضح باشد که آن شخص قابل معمولیت است یا نه که بجهت
 شده و نهایت توجه را در اشتغال بعمل نماید زیرا که هرگاه نداند قابل است
 یا نیست در نهایت سردی و بی توجهی با خود میگوید که از کجا بدانم
 که قابل است یا نیست چرا خود را گرفتار نموده زحمتم ببرد و رو پس از
 شرط لازم این فن معرفت قابلیت معمول است و قدرعت من
 کاتبه بامر مؤلفه ادام الله تعالی است که فی یوم دوشنبه
 پانزدهم شهر شعبان المعظم مطابق
 ۱۲۱۲ هجری در بندر حسی بنبرور



فهرستک منقلاطیس الارواح فی معالجه الابدان و الاشباح
بدون شرب و بواسطه حرکات اجزای و تصرفات نظریه

باب اول در تعریف علم طب روحانی

باب دوم گفتار حکما فرنگ در تعال حرارت غریزیه از جسم عالم بدن مجهول

باب سوم طریقه طاری نمودن خواب منقلاطیسی بر وجود مجهول

باب چهارم طریقی زیاد کردن قوه منقلاطیسی در دست پیا

باب پنجم طریقی زیاد کردن قوه منقلاطیسی در نظر

باب ششم در طریقه جذب قلوب

باب هفتم در اقسام پاسها و معنی ان

باب هشتم طریقه عمل منقلاطیسی جهت دفع امراض

باب نهم طریقه مس کردن

باب دهم علاج امراض بقاعده طب روحانی

باب دوازدهم در ذکر امراض عصبانی

باب سیزدهم معالجه بطریق علم اسکلت یعنی کاسه

باب چهاردهم معالجه زیاده رفتن خون از بدن

باب پانزدهم معالجه صداع عصبانی

باب شانزدهم معالجه حسنون

باب هفدهم معالجه در مفصل

باب نوزدهم معالجه در دگر

باب بیستم معالجه مرض نفرس

باب بیست و یکم معالجه سستی کمر یا استخوان عصب

باب بیست و دوم معالجه ضعف و نفاست و تزلزل بدن

باب بیست و سوم معالجه فلج و لقوه

باب بیست و چهارم معالجه امراض سینه

باب بیست و پنجم معالجه ورم شش

باب بیست و ششم معالجه ضیق النفس

باب بیست و هفتم معالجه سل و دق

باب بیست و هشتم معالجه کبد

باب بیست و نهم معالجه امراض قلب

باب سی و یکم معالجه امراض معده و سوء هضم

باب سی و یکم معالجه امراض کرده و مثانه

باب سی و دوم معالجه امراض چشم

باب سی و سیم معالجه امراض سامعه و گوش

باب سی و چهارم معالجه کالت نطق

باب سی و پنجم معالجه تب و لرز

باب سی و ششم طریقه تصفیه قلب یعنی تزکیه نفس و صفای بدن

باب سی و هفتم در علم روحانی و طریق احضار ارواح اموات

در صفات عامل علم سریریم

باب سی و هشتم در ضایحی که باید عامل محوظ نظر دارد

باب سی و نهم در ضایحی که لازم معمول است

باب چهل در تشخیص کسینکه استعداد قبول عمل از عامل دارند

منت

بموجب قانون بیختم در دفتر
گورمنت سرکار مهندستان

گردید کسی بدون اجازت مؤلف

طبع نفرماید

MIRZA MOHAMED SHIRAZI
ملك الكتاب
BOMBAY

Sri Ramakrishna Ashram
LIBRARY
SRINAGAR

Extract from
the Rules :-

1. Books are issued for one month only.
2. An over - due charge of 20 Paise per day will be charged for each book kept over - time.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrower.

Acc No: 2827